# داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید

(رحمه الله علیهما)

نویسنده: آیت الله العظمی صافی



بسم الله الرحمن الرحیم

# داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید رحمه‌الله علیهما


نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی



ناشر چاپی:

کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید رحمه‌الله علیهما

## مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی، لطف‌الله، ۱۲۹۷ -
عنوان و نام پدیدآور : داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید رحمه‌الله علیهما/ صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر : قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره)=۱۴۱۳ق.=[۱۳۷۲].
مشخصات ظاهری : ۵۶ ص.
فروست : مقالات فارسی؛ ۵۳.
وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی
یادداشت : عنوان دیگر: المقالات و الرسالات = مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید(ره).
عنوان دیگر : المقالات و الرسالات = مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید(ره).
شناسه افزوده : کنگره جهانی هزاره شیخ مفید ( ۱۳۷۲ : قم )
شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۹۶۵۵

## مقدمه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

در این که فکر و عقیده صحیح یا باطل، در تقدّم و کمال و سعادتِ دنیا و آخرت و یا شقاوت یا انحطاط و تأخّرِ انسان و ساختن شخصیّتِ افراد، بسیار مؤثّر است، شبهه‌ای نیست. عقیده، انسان را به کار و فعالیّت و فداکاری و ایثار وا می‌دارد؛ و عقیده است که موجب حرکت و نهضت و شورش و قیام و استقامت و مقاومت و جهاد می گردد و جنگ یا صلح و ویرانی یا آبادی به وجود می آورد. همه مظاهر

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴

تمدّن که به صورت‌های گوناگون ظاهر شده است، همه نتیجه عقیده است. مسجد را عقیده می‌سازد؛ بتخانه را نیز، عقیده باز نگه می‌دارد. درجه رشدِ
سیاسی و فکری و اجتماعی و اقتصادیِ هر قوم و ملّت، با عقیده آنها ارتباط دارد.
انبیاء و پیامبران، اساس هدایت و محور تبلیغاتشان عقیده است؛ عقیده به توحید و سایر عقایدِ پاک از خرافات.
پیغمبر اعظم اسلام، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، در یک کلمه طیّبه (لا إله إلّا الله)، عقیده توحید و نفی شرک را به بشریّت عرضه کرد که همه تبلیغات و هدایت‌هایش براساسِ آن قرار
دارد. بخش مهمّ و عمده‌ای از آیات قرآن مجید پیرامون اصلاح عقیده و دعوت به عقاید صحیحه است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵

در برنامه‌های انبیاء، مسایل اخلاقی و عبادی و عملی، برنامه دوّم و سوّم هدایت‌های آنها است، وفقه اکبر «حسن المعرفهٔ بالله»، که شامل همه مسایل اعتقادی، از توحید و نبوت و امامت و معاد می‌شود، ایمان و عقیده به این حقایق است.
اینهمه معارضه‌هایی که مشرکین و بُت پرستها با حضرت خاتم الأنبیاء، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، داشتند، معارضه با عقیده‌ای بود

که آن حضرت عرضه می‌نمود.

به طور کلّی، تا فکر و عقیده فرد و جامعه، سالم و معقول نشود و از خرافات و اوهام، منزّه نگردد؛ جامعه در راه رشد و رقاء حقیقی وارد نخواهد شد، و حتّی اگر در مظاهر مادّی یا ظواهر اقتصادی پیشرفت نماید، همان هم برای او دشواری‌ها ایجاد

می‌نماید و خطر و ستم و استکبار و استعلاء به وجود می‌آورد. انحرافات عقیدتی و ناپاکی اعتقاده، از هر درد و بیماری خطرناک‌تر است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶

لذا در اسلام، برای حفظ انسان‌ها از انحراف عقیدتی و فساد فکری، برنامه‌های مهمّی اجرا می‌شود که دزدان عقاید، نتوانند به این سرمایه نفیس و بی‌بدل انسان، دستبرد بزنند. در این رابطه، یکی از فواید مهمّ وجوبِ افشاء بدع و برائت از اهل بدع، و

پاسخ به شُبهات مُبدعین، و ممنوعیّت تبلیغ عقاید فاسده، و تحریم طبع و نشر کتب ضلال، و وجوب ابطال باطل و اظهار حقّ و امثال این تکالیف، صیانتِ عقاید از انحراف و حفظ ثغور فکری و عقیدتیِ مسلمین است. هشدارهایی مثل:

«من أصغى إلى ناطقٍ فقد عبده»

و تأکید بر مجالست با علماء و پرهیز از شرکت در مجالس اهل بدع، همه به همین منظور است.

دستور محکم قرآن کریم در این آیه:

«و إذا رأیت الّذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم حتّی یخوضوا فی حدیث غیره»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۷

و در آیه:

«إذا سمعتم آیات الله یُکفر بها و یِستهزَیءُ بها فلا تقعدوا معهُم حَتّی یخوضوا فی حدیثٍ غیره إنّکم إذا مثلُهُم»،

همه در ارتباط با محافظت و مصونیت عقاید و اخلاق است.

بر هر مسلمانی واجب است به عقاید خود رسیدگی نماید، تا به مطابق بودنِ آنها با تعالیم و ارشادات قرآن مجید و تعالیم و سیره پیغمبر اکرم، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، اطمینان پیدا نماید تا از خطر گمراهی نجات پیدا کند.

برای نیل به این هدف، مرجع اوّل و اصل، قرآن مجید و احادیث مقطوعُ الصُّدوری است که به وسیله روات احادیث و حاملان علوم اهل بیت، علیهم السلام، روایت شده است؛ و در

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸

درجه بعد، عرض دین بر علماء و بزرگانی می‌باشد که تحذّق و تعمّق آنها در قرآن و حدیث، مسلّم باشد؛ البّته نه برای این که از آنها تقلید نماید بلکه برای این که از آنها بیاموزد و خود به استدلال مناسب در هر باب، به یقین و اعتقاد برسد.

و از جمله راه‌های تصحیح اعتقاد از لحاظ مبانی اعتقادی اسلامی، کتاب‌هایی است که علماء بزرگ، مانند: صدوق و

شیخ مفید و مجلسی و شیخ بهایی و شهیدین و خواجه و دیگران از اعاظم و اساطین، در اعتقادات نوشته‌اند.

ناگفته نماند که کتاب‌ها تألیفات به عنوان اعتقادات و عقاید و اصول دین و عناوینِ دیگر، بسیار است؛ علاوه بر آن که راجع به بعض مسائل اعتقادی مثل توحید و نبوّت و امامت، بالخصوص کتا

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹

ب‌های زیاد نوشته‌اند و عمده غرض در نوشتن این کتاب‌ها، یکی این بوده است که ارباب اهواء و اغراض و مُبدعین، بر

عقاید و معارف اسلامی چیزی اضافه ننمایند و مسائل اعتقادی و مباحثی که مأخذ و مصدر اسلامی دارند، مضبوط و محروس گردد و از نقیصه و زیاده مصون بمانند؛ و دیگر این که، به کسانی که بر مسلمین و مخصوصاً شیعیان اهل بیت، علیهم السلام، عقاید

فاسده‌ای را نسبت می‌دهند، پاسخ دندان‌شکن باشد؛ و فایده سوّم این که، مؤمنین برای تصحیح اعتقادات خود

به آنها مراجعه نمایند و آراء بزرگان مذهب را در اختیار داشته باشند.

مطلبی که نباید مخفی بماند این است که، اشتمال بعض این کتاب‌ها بر مسایلی که فی حدّ نفسه اعتقاد به آنها واجب نیست، به این جهت است که همه مسایلی را که در ارتباط با معارف اسلامی

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰

از تفسیر و تواریخ انبیاء و تفاصیل قیامت و عالَم برزخ و ملائکه و بهشت و جهنّم و امور دیگر، از کتاب و حدیث

استفاده می‌شود و در فرهنگ معارف اسلام وارد است جامع باشد، تا در کلّ این مسایل کسی نتواند به ظنّ و سلیقه، قرآن و حدیث را بر افکار خاصّ به اصطلاح عرفانی یا فلسفی خود، برخلاف ظواهر و معانیِ معقوله آن، تفسیر و تأویل نماید و آن نظر را به اسلام و اولیاء اسلام نسبت دهد.

به این ملاحظات، مطالعه کتاب‌های عقاید، بسیار مفید و آگاهی‌بخش و معرفت‌آموز است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱

دو کتاب نفیس:

از جمله کتاب‌های گران‌بها و ارزشمندی که در این رشته تألیف شده است، کتاب «اعتقادات» جلیل، حافظ آثار گنجینه آل بیت، علیهم السلام، شیخ صدوق؛ و کتاب «تصحیح‌الإعتقاد» شیخ اعظم، افتخار شیعه، قامع بدع و رافع رایات حق، شیخ مفید، رضوان الله تعالی علیهما، است.

این دو کتاب، بسیار ارزنده و مفید و متضمّن فوائد بسیار است و مطالعه هر دو برای همگان، پرفایده و بینش‌بخش است. در کتا ب «اعتقادات»، مسایلی که اعتقاد به آنها بر هر کس واجب است، با مسایلی که واجب الإعتقاد نیست مطرح شده است و در بعض موارد بحث‌هایی فقهی و فرعی و عملی نیز، در آن وارد شده و به عنوان «إعتقادنا» ذکر شده است؛ نه خود

ابوجعفرصدوق و نه ابوعبدالله‌مفید، این مسایل را از هم جدا نساخته‌اند.

آنچه مسلّم است در مسایلی که اعتقاد به آنها واجب نسیت، اعتقاد باید مخالف مسایل و اعتقادات واجبه اصلیّه و خلاف ضرورت دین نباشد؛ امّا داشتن اعتقاد به آنها یا کیفیّات آنها در بعض دیگر،

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۲

اگر چه اصل آن واجب‌الإعتقاد باشد، لازم نیست و کسی به کسب عقیده و تحصیل یقین در آن، مکلّف نمی‌باشد.

مثلًا در باب «الإعتقاد فی التّکلیف»، اعتقاد به این که خداوند متعال، فوقِ وُسْع و طاقت تکلیف می‌نماید، منافی با عقیده به عدل و تنزّه باری‌تعالی از صفات و افعال قبیح است؛ امّا التفات به خصوص این که خداوند، تکلیف به مالایُطاق نمی‌نماید، با وجود اعتقاد به تنزّه او از فعل قبیح لازم نیست.

در باب جبر و تفویض، اعتقاد به جبر که مستلزم اثبات صدور ظلم و قبیح از خدا است، منافی با عقیده به عدل است، و اعتقاد

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۳

به تفویض به بعض معانی آن، منافی با توحید است؛ امّا عدم اعتقاد به «أمرٌ بین الأمرَین»، اگر مفهومش اثبات أحد أمرین نباشد، موجب خروج از ایمان نیست و دانستنِ معنیِ «امر بین امرین» شرط ایمان نیست.

در مسأله وحی، اعتقاد به وحی و ربط نبی به عالم غیب و رسالت او از سوی خدا و نبوّتِ او واجب است؛ امّا اعتقاد به کیفیّت آن، به فرض این که قابل درک باشد، واجب نیست.

و از این مثال‌ها در این «اعتقادات» بسیار است که در مقام استقصاء آنها نیستیم و ممکن است در طی بحث در ابواب این دو کتاب،

به بعض آنها اشاره کنیم.

اکنون می‌خواهیم با بررسی این دو کتاب، در مدرسه علم این دو نابغه حدیث و کلام و استوانه بزرگ معارف دین، به شاگردی و کسب فیض بنشینیم و اگر لایق باشیم، از خرمن علوم آنها خوشه‌ای بچینیم.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۱۴

نخستین بابی را که ابوجعفرصدوق، علیه الرَّحمهٔ، در این رساله «اعتقادات» گشوده است، بابی است که بر همه ابواب تقدُّم مطلق دارد، و آن باب توحید است که به این عبارت آن را عنوان فرموده است:

«باب إعتقاد الإمامیّهٔ فی التّوحید»،

سپس می فرماید:

«إعلم أنّ اعتقادنا فی التّوحید انّ الله تعالی واحد أحد لیس کمثله شیء قدیماً لم یزل و لایزال سمیعاً بصیراً علیماً حکیماً حیّاً قیّوماً عزیزاً قدّوساً عالماً قادراً غنیّاً لایوصف بجوهر و لاجسم و لاصورهٔ و لاعرض و لاخطّ و لاسطح و لاثقل و لاخفّهٔ و لاسکون و لاحرکهٔ و لامکان و لازمان و أنّه تعالی متعال من جمیع صفات خلقه خارج عن الحدَّین حدّ الإبطال و حدّ التشبیه».

سپس این کلمات بلند عرفانی را ادامه می‌دهد و به بعض آیات قرآنیّه و تفسیر آنها اشاره می‌فرماید، از جمله به این آیه کریمه:

«یوم یکشف عن ساقٍ و یدعون إلی السُّجود ... و هم سالمون»

و در مقام نفی توهّم دلالت آن بر ساق پا می فرماید:

«الساق وجه الأمر و شدّته»؛

و مفید، قُدِّس سرُّه، نیز می فرماید:

« (یوم یکشف عن ساق) یرید به یوم القیمهٔ ینکشف فیه عن أمر شدید صعب عظیم و هو الحساب و المداقّهٔ علی الأعمال و الجزاء ... الخ».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۱۵

و از جمله، به این آیه

«و السّماء بنیناها بأیدٍ»

اشاره، و در تفسیر آن می‌فرماید:

«الأید القوّهٔ، ومنه قوله تعالی: (و اذکُر عبدنا داود ذاالأید) یعنی ذاالقوّهٔ».

و در کلام مفیداست:

«و مضی فی کلام أبی‌جعفر، رحمهٔ الله، شاهد الید عن القدرهٔ قوله تعالی: (و اذکر عبدنا داود ذاالأید) فقال: ذوالقوّهٔ. قال الشیخ المفید و فیه وجه آخر و هو أنّ الید عبارهٔ عن النعمهٔ، قال الشاعر:

له علیّ أیاد لست أکفرهاو انَّما الکفر ألّا تشکر النعم

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۱۶

فیحتمل أن قوله تعالی «داود ذاأید» إن یرید به ذاالنعم و منه قوله تعالی: (بَل یَداهُ مَبسوطَتان ».

«أقول: کأنّه اشتبه الأید المفرد الّذی هو بمعنی القدهٔ و القوّهٔ بالأید الّذی هو جمع ید و اللشیخ أبو جعفر فسّر الآیهٔ علی الأید المفرد لا علی الأید الّذی هو جمع الید و الشیخ أبو عبدالله فسّره علی ما هو جمع الید و الظّاهر هو الأول الّذی فسّر اللفظ به.»

و از جمله در تفسیر این آیه (و نفخت فیه من روحی)

می‌فرماید:

«و هو روح مخلوقهٔ جعل الله منها فی آدم و عیسی و إنّما قال: «روحی» کما قال بیتی و عبدی و جنّتی و ناری و سمائی و أرضی».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۷

شیخ ابو عبدالله مفید بر این فرمایش استدراک دارد؛ فرموده است:

«لیس وحه إضافهٔ الروح إلی نفسه و البیت إلیه من حیث الخلق حسب، بل الوجه فی

ذلک التمییز لهما با الإعظام و الإجلال ... الخ».

امّا به نظر می‌رسد که این استدراک بر صدوق، موجّه نباشد؛ زیرا ظاهر این است که غرض از توصیف روح در جمله «هی روح مخلوقهٔ»، بیان حدوث و مخلوقیّت روح و اثبات صفات مخلوقّیت برای آن و دفع توهّم عدم حدوث آن است، نه این که التفات به این که اضافه، اضافه تشریفی و تکریمی است نداشته

باشد، و همین که در مقام تشبیه، آن را به بیت تشبیه نموده است، دلیل بر توجّه او به این نکته است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۸

و از جمله آیاتی که در این باب، صدوق در مقام دفع توهّم مجسّمه آن را تفسیر فرموده است، آیه:

«یا إبلیس ما منعک أن تسجد لما خلقتُ بیَدیَّ»

است که در تفسیر آن فرموده: یعنی بقدرتی و قوّتی».

شیخ ابوعبدالله مفید بر او استدراک فرموده که:

«این موجب تکرار معنی است، کأنّه فرموده است: «بقدرتی و قدرتی» یا «بقوّتی و قوّتی»، زیرا قدرت و قوّت در معنا واحدند، بلکه مراد از «بیدیّ» یا «بنعمتیّ» است و مراد از آن، نعمت دنیا و نعمت آخرت است، و «یاء» در «بیدیّ» هم، قائم‌مقام «لام»، و «لام» هم «لام» غایت است؛ یعنی خلق کردم برای دو نعمتم، چنانکه در سوره «الذَرایات» می‌فرماید:

«و ما خلقت الجنّ و الإنس إلّا لیعبدون»؛

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۹

سپس می‌فرماید: «در تأویل آیه، وجه دیگری است و آن این که: مراد از «یدَین»، قوّت و نعمت باشد، کأنّه فرموده است «خلقت بقوّتی و نعمتی»؛ و وجه دیگر این که: از اضافه «یدین» به خدا، اراده تحقّق فعل و تأکید اضافه آن به او و تخصیص به او باشد و شاهد بر این، قوله تعالی:

«ذلک بما قدَّمت یداک»

و مَثَل عرب:

«یداک أو کتاوفوک نفخ»

است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۰

قابل تذکّر است:

«یعنی نعمهٔالدُّنیا و نعمهٔالاخرهٔ».

و شاید از قول یهود که گفتند: (یدالله مغلولهٔ) و «یَد» را مفرد آوردند استفاده شده باشد، به این معنی که چون یهود قائل به عالَمِ آخرت نبودند و فقط به نعمت دنیا و همین عالَم عقیده داشتند، از آن تعبیر به «یَد» نمودند و چون جریان این عالم را خود به خود می گفتند و خدا را فارغ و خارج از امر می‌دانستند، منکر استمرار نعمت الهی و افاضه فیض او بودند؛ از این جهت از قول آنها تعبیر شده به: (یدالله مغلولهٔ) و در جمله (بل یداه

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۱

مبسوطتان)، به هر دو عقیده باطلِ آنها جواب داده شده است که: هم دنیا و نعمت و استمرار آن از خداست، و هم آخرت و نعمت و استمرار آن از خداست. فالله لم یفرغ من الأمر و هو کلّ یوم فی شأن.

امّا تفسیر ایشان از (لما خلقت بیدیّ) که «با» را به معنی «لام» و «لام» را برای غایت گرفته‌اند بعید به نظر می‌رسد؛ مضافاً بر این که قوّت و قدرت، دو لفظ مترادف و دارای یک مفهوم

نیستند و برحسب لغت، با هم در معنی تفاوت دارند و لذا در أسماء حُسنی هم، برای اسم «القادر» معنایی که می‌نمایند، غیر از معنایی است که برای اسم «القویّ» می گویند.

بعد از این همه می گوییم: به نظر می‌رسد اظهَرِ این وجوه در تفسیر آیه شریفه، وجه سوّم از وجوه سه گانه‌ای باشد که مفید به آن اشاره فرموده است که:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۲

«چون ظهور قدرت انسان به هر دو دست است و با هر دو دست، نمایش بیشتر و کامل قدرت است؛ از این جهت با این تعبیر، ظهور کمال قدرتِ خدا در خلق آدم بیا ن شده و به «بِیَدَیّ» تعبیر فرمود، نه آن که قدرت الهی، مراتب داشته باشد و نسبت به مقدورات، مثل انسان باشد که چیزی را که

باید با دو دست مثلًا حمل کند، نمی تواند با یک دست حمل نماید».

در علم و قدرت الهی، این تفاوت ها و هیچ تفاوتی نسبت به مقدورات و معلومات نیست؛ امّا این قدرت واسعه نامتناهی الهی که با خلقتِ مخلوقات کوچک و بزرگ و پری و لاپری و آدم و حیوان و ملائکه و کهکشان‌ها و مور و ملخ ذرّه و اتم به نمایش گذاشته شده، با ذکر بیان وجود انسان نمایشش بیشتر و از

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۳

انسان‌های کامل، مثل حضرت آدم و سایر پیامبران، مخصوصاً حضرت رسول اعظم، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، و اوصیاء آن حضرت، علیهم السَّلام، اکمَل و اجلی و اتمّ است؛ به این لحاظ در خلقت آدم، تعبیر به «بِیَدَیّ» بسیار مناسب و موافق بلاغت است، «و الله هو العالِمُ بِمُراده.»

از جمله آیاتی که صدوق در این باب، به لحاظ دفع توهّم نقص نسبت به ذات باری تعالی تفسیر فرموده است، آیات

«یخادعون الله و هو خادعهُم»

و

«و مَکَروا و مَکَرَ الله»

و

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۴

«الله یَستَهزِیءُ بِهِم»

است. قال:

«و فی القرآن: «یخادعون‌الله و هو خادعهم» و فیه أنّ: «الله یستهزیء بهم» و فی القرآن: «سخر الله منهم» و فیه: «نسوا الله فنسیهم» و معنی ذلک کلّه أنّه عزّوجلّ یجازیهم جزاء المکر و جزاء المخادعهٔ و جزاء الإستهزاء و جزاء النسیان و هو أن ینسیهم أنفسهم کما قال عزّوجلّ: «و لاتکونوا کالّذین نسوا الله فأنسیهم أنفسهم» لأنّه عزّوجلّ فی الحقیقهٔ لایمکر و لایخادع و لایستهزیء و لایسخر و لاینسی تعالَی‌الله عن ذلک علوّاً کبیراً».

مفید استدراک فرموده است که:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۵

«آنچه را ابوجعفر فرموده است، همان‌گونه است که او فرموده است؛ ولی وجه این استظهار را بیان نکرده و وجه آن این است که، عرب شیء را به اسم چیزی که جزا داده می‌شود بر او می‌نامد، به واسطه ارتباط و مقارنه‌ای که بین آنها است، و چون مجازات داده شده بر آنها به این نام‌ها نامیده شده‌اند، جزاء نسبت به نام‌های آنها نام‌گذاری شده است».

سپس به این آیه استشهاد می‌فرماید:

«إنَّ الّذین یأکلون أموال الیتامی ظُلماً إنّما یأکلون فی بطونهم ناراً»

و پس از آن فرموده است:

«فسمّی مایأکلون من الطیّبات تسمیهٔ النّار و جعله ناراً لأنّ الجزاء علیه النّار».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۶

البّته اگر غرض مفید استشهاد به این آیه باشد که به مجرّدِ مقارنه بین جزا و مجازی علیه، احَدهُما بر دیگری اطلاق می‌شود- چنانکه در آیات مکرو خدعه و استهزاء، جزاء به اسم مجازی علیه اطلاق شده و در این آیه بعکس، مجازی علیه به اسم جزاء که «نار» باشد اطلاق شده است- تتمیم مطلب است.

راجع به آیه «نسوا الله»، مفید بر صدوق، استدراک دارد که: «نسیان در اصل لغت، به معنای تَرک است و بنابراین، معنی «نسوا الله»، «ترکوا طاعهٔ الله» است و معنی «نسیهم»، «ترکهم من ثوابه» است و معنی قوله تعالی:

«أنسیهم أنفسهم»، الجَأهم إلی ترک تعاهدها ... الخ».

ولی می‌توان گفت: متبادر به ذهن عرف، همان تفسیر صدوق است و الله أعلم.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۷

الاعتقاد فی صفات الذات و صفات الأفعال

ابو جعفر صدوق می‌فرماید:

«هر چه را وصف کنیم خدا را به آن از صفات ذات او، به اثبات هر صفتی، اراده نفی ضدّ آن را از او می‌نماییم و می‌گوییم:

«لم‌یزل الله عزّوجلّ سمیعاً بصیراً علیماً حکیماً قادراً عزیزاً حیّاً قیّوماً واحداً قدیماً»،

اینها صفات ذات او است؛ ولی نمی‌گوییم:

«لم‌یزل خلّاقاً فاعلًا شائیاً مریداً راضیاً ساخطاً رازقاً وهّاباً متکلّماً لأنّ هذه الصفات أفعاله و هی محدثهٔ لایجوز آن یقال لم‌یزل الله موصوفاً بها».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۸

ابوعبدالله مفید، بر صدوق استدراک فرموده و می‌فرماید: «صفات خدا بر دو قسمند: یک قسم منسوب به ذات باری تعالی هستند که به آنها «صفات ذات» گفته می‌شود؛ و قسم دیگر به افعال خدا منسوبند و به آنها «صفات فعل» گفته می‌شود».

و معنای صفات ذات، این است که ذات به استحقاق لازم (بالذّات) واحد آن است، و معنی صفتِ فعل این است که خدا به وجود فعل و صدور آن از او، به آن موصوف می‌شود و بدون

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۲۹

آن، یا به فرمایش مفید: قبل از وجودآن، به آن توصیف نمی‌گردد. پس صفات ذات، بر ذات اطلاق می‌شود و خدا متّصف به آن است، بدون معنی دیگری غیر از خود ذات باری؛ ولی اتّصاف او به صفت فعل به واسطه معنی دیگری است که آن صدور فعل از او

است؛ می‌فرماید:

صفات، وصف است از برای او به این که او قادر است، حیّ است، عالِم است، و او لم‌یزل و لایزال بالذّات، متّصف به این صفات است. امّا وصف او به صفات افعال- مثل این که می‌گوییم: او خالق و رازق و محیی و ممیت و مبدیء و معید است- بدون صدور فعل خلقتِ خَلق یا احیاء موتی یا اماته احیاء (و بدون ملاحظه این جهت) به او گفته نمی‌شود خالق و ممیت و محیی، و فرق بین صفات ذات و صفات افعال این است که در صفات ذات، صاحب آن، به اضداد آن متّصف نمی‌شود و خلوّ ذات از آن امکان ندارد.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۰

بعکس صفات افعال که ذات به عدم آنها قابل اتّصاف است، می‌فرماید:

«آیا نمی‌بینی که توصیف خداوند متعال

«بأنّه یموت أو یعجز أو یسهو أو یجهل»

جایز نیست، ولی توصیف او

«بأنّه لیس شافیاً لفلان و لا رازقاً له»

جایز است».

توضیحاً عرض می‌کنیم: ظاهراً مرادِ صدوق از این که می‌فرماید: «هر چه خدا را به آن از صفات ذات وصف می‌کنیم، به هر صفتی از آن، اراده نفیِ ضدّ آن را از خدا می‌نماییم»، نفیِ صفات زاید

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۱

بر ذات باشد و این که علم و عالم، ذات و علم، نمی‌گوییم، کأنّه می‌خواهد بفرماید: مدلول عالم و قادر و آنچه از آن، باتوجّه به نفی صفات زائده بر ذات فهمیده می‌شود، «الله لیس بجاهل» یا «لیس بعاجز» است، و به تعبیر دیگر: شاید

مرادش این باشد که فرق بین صفت ذات و فعل این است که مفهوم صفت ذات، نفی ضدّ آن از خدا است، یعنی «الله عالم»، که معنایش اثبات علم برای خدا است، به این مفهوم است که ضدّ آن از خدا منفی است و خدا به ضدّ آن متّصف نیست و «لیس بجاهل» است، که مفهوم آن نفی هرگونه جهلی مثل جهل به جزئیّات است؛ زیرا نقیض سالبه کلیّه «لیس بجاهل»، موجبه جزئیه «جاهل بالجزئیّات» است؛ بخلاف «الله شافی» یا «الله

کافی»، که مفهومش نفی ضدّ آن از خدا نیست، و با این دو معیار، صفات ذات از صفات فعل تمیز داده می‌شود.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۲

و نکته مهم دیگر در این‌جا، این است که اگر در صفاتی که صدوق یاد کرده و سایر صفات کمالیّه الهیّه، اعمّ از جمالیّه و جلالیّه، صفتی بود که صفت ذات یا فعل بودنِ آن مورد اختلاف بود، و از کتاب و سنّت به وضوح استفاده نشد، راه سلامت و نجات این است که، از تکلّم در آن خودداری شود و در تدیّن و

عقیده به آن، به همان عقیده به اجمالِ آن اکتفا گردد، و از سخن گفتن و بحث و جدل در این مباحث، پرهیز شود؛ و مناسب است در این‌جا، به مناسبت کلام، چند حدیث روایت شود: از حضرت صادق، علیه السّلام، روایت است که به محمّدبن‌مسلم فرمود:

«یامحمّد، إنّ النّاس لا یزال لهم المنطق حتّی یتکلّموا فی الله فإذا سمعتم ذلک فقولو: لا إله إلّا الله الواحد الّذی لیس کمثله شیء».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۳

نیز از آن حضرت مروی است:

«من نظر فی الله کیف هو هلک».

و نیز از حضرت ابی‌جعفر یا ابی‌عبدالله، علیهما السّلام، روایت شده که: از آن حضرت سؤال شد:

«عن شیء من الصفهٔ فرفع یده إلی السَ‌ماء ثمّ قال: «تعالی الجبّار، من تعاطی ماثَمّ هلک».

و از امیرالمؤمنین، علیه السلام، روایت است که فرمود:

«إنّ الراسخین فی العلم هم الّذین أغناهم الله عن الاقتحام علی السدد المضروبهٔ دون الغیوب إقراراً بجهل ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب فقالوا: آمنّا به کلّ من عندربّنا و قد مدح‌الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علماً و سمّی ترکهم التعمّق فیما لم یکلّفهم البحث عن کُنهه رسوخاً».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۴

## الاعتقاد فی التّکلیف

در این باب که شیخ ابوعبدالله، علیه الرَّحمهٔ، بر آن استدراکی ندارد، خلاصه کلام شیخ ابوجعفر، رحمه الله، این است که:

«خداوند بندگانش را تکلیف نفرموده است مگر به کمتر از آنچه طاقت دارند».

و به آیه

«لایُکَلّف الله نفساً إلّا وُسعَها»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۵

استشهاد فرموده و وسع را به «دون طاقت» تفسیر نموده است و به حدیثی از حضرت صادق، علیه السلام، نیز تمسُّک جُسته است.

## الاعتقاد فی أفعال العباد

صدوق، علیه الرَّحمهٔ، می‌فرماید:

«إعتقادنا فی أفعال العباد أنّها مخلوقهٔ خلق تقدیر لا خلق تکوین و معنی ذلک انه لم یزل الله عالماً بمقادیرها».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۶

مفید، قدس سره، بر این کلام، استدراک کرده و می‌فرماید:

«صحیح از آل محمّد، صلوات ا لله علیهم أجمعین، این است که افعال عباد، مخلوق خدا نیست و آنچه را ابوجعفر گفته، در حدیثی که

معمولٌ به و مرضی الاسناد نیست آمده است، و اخبار صحیح، برخلاف آن است و در لغت عرب شناخته نشده است که علم به شیء، خلق او باشد؛ و اگر این‌گونه باشد، چنانکه مخالفانِ حقّ گفته‌اند، هر آینه واجب است این که «هر کس عالم به نبی، صلی الله علیه و آله و سلَّم، باشد، او را خلق کرده باشد و

هرکس آسمان و زمین را بداند، آنها را خلق کرده باشد»، و این محال است و وجه خطا بودن آن بر رعیّت ائمّه، علیهم السلام، پوشیده نیست، تا چه رسد خودِ آن بزرگواران».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۷

سپس می‌فرماید:

«تقدیر در لغت به معنی خلق است و جز به فعل نخواهد بود و به علم و فکر نیست و خدا از خلق (تقدیر) قبائح، منزّه است».

بعد از این، روایتی از حضرت ابی الحسن ثالث، علیه السلام، نقل می‌نماید که از آن حضرت از افعال عباد سؤال شد که: آیا مخلوق خداست؟ فرمود:

«لو کان خالقاً لها لما تبرأ منها و قد قال سبحانه:

(إنَّ الله بریء من المشرکین و رسوله

) و لم یرد البرائهٔ من خلق ذواتهم و انما تبرأ من شرکهم و قبائحهم».

سپس سؤال ابوحنیفه را از حضرت

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۸

موسی‌بن‌جعفر، علیهما السلام، با جواب آن حضرت نقل فرموده و بعد از این به بعض آیات استشهاد می‌فرماید که دلالت بر تنزّهِ خدا از فعل قبیح دارد.

در این بحث می‌گوییم: یقیناً شیخ صدوق هم مثل شیخ مفید، خدا را فاعل افعال عباد نمی‌داند و در آنچه مفاد آیات و روایاتی است که مفید نقل فرموده، با او اتّفاق‌نظر و وحدتِ رأی دارد؛ ولی در این‌جا می‌خواهد ظواهری مثل: (الله خالق کلّ شیء) یا (کلٌّ من عند الله) را تفسیر و بیان کند، که در عین حالی که انسان خود، فاعل افعال خود است، چون کلّ عالَم با این نظام و ترتیب و تقدیر- که از جمله مختار بودن انسان است

- فعل خدا و محکوم تقدیر او است، از این جهت، صدور معصیت و قبیح از انسان با اختیار نیز، به تقدیر او و از لوازم و آثار خلق و تقدیر او است؛ لذا به این لحاظ، اگر افعال عباد هم مخلوق

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۳۹

او گفته شود، نه خلاف واقع است و نه اثبات نقص و استناد قبیح به او می‌باشد؛ و شاید همین باشد معنای

«یابن آدم بمشیّتی کنت أنت الّذی تشاء لنفسک».

البتّه عالِم به مقادیر، خالق تقادیر است و به این ملاحظه، به او اطلاق خالقِ مقادیر جایز است، و این غیر از فعلی است که متعلّق تقدیر است و به تقدیر واقع می‌شود؛ چنانکه تقدیر امور عالَم خلقت و نظام مقدّر و مقرّر، غیر از علم به نظام و تقدیر است؛ و علم خدا هم، اگر چه حقیقتِ آن که عینِ حقیقت ذات است بر کسی معلوم نیست امّا این قدر می‌دانیم که غیر علمِ مخلوق است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۰

پس نمی‌توان گفت و این اشکال وارد نیست که اگر افعال عباد، مخلوق هستند به خلق تقدیر، پس هر کس پیغمبر را بداند، او را آفریده است. انصافاً با این بیان، اشکالی به صدوق وارد نمی‌شود و این فرمایشِ صدوق و توضیحِ ما، همان مطلبی است که مفید، علیه‌الرحمهٔ، در ذیل بابِ «جبر و تفویض» فرموده است.

به هر حال، آنچه مفید فرموده است، عین حقیقت است که:

«الله تعالی متعال عن خلق الفواحش و القبائح علی کلّ حالٍ»؛

و این حقیقتی است که صدوق و همه ارباب علم و همه شیعه به آن معتقدند وآیات و روایات بر آن صراحت دارند و احَدی از شیعه به غیر از این عقیده، متّهم نمی‌شود.

امّا استدلال به خصوص آیه

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۱

«ماتری فی خلق الرّحمن من تفاوت»

مورد نظر و ایراد است؛ زیرا اگر نگوییم خلق در این‌جا، ظاهر در معنای مصدریِ آن- که ایجاد است- می‌باشد نه به معنی اسم مصدری، لااقلّ معنی دوّم ارجَح نیست.

الاعتقاد فی نفی الجبر و التَّفویض

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۲

شیخ ابوجعفر صدوق می‌فرماید:

«اعتقاد ما در جبر و تفویض، فرمایش حضرت صادق، علیه السَّلام، است: لاجبر و لاتفویض بل أمرٌ بین الأمرین. فقیل له: و ما أمر بین أمرین؟ فقال: ذلک مثل رجل رأیته علی معصیهٔ فنهیته فلم ینته فترکته ففعل تلک المعصیهٔ فلیس حیث لایقبل منک فترکته کنت أنت الّذی أمرته بالمعصیهٔ».

در توضیح این حدیث شریف، قبل از تعرّض به کلام شیخ ابوعبدالله مفید، می گوییم: محتمل است مراد این باشد که: امور، مفوّض به خود مردم نیست، والّا تکلیف و امر و نهی، بی‌مورد بود، و از آنها سلب اختیار نشده است، و الّا عصیان تکالیف از آنها محقّق نمی‌شد. البتّه این بیان، در صورتی وجیه است که مراد از تفویضِ، تفویض مطلق، اعمّ از تکوینی و تشریعی باشد؛ زیرا با این بیان، تفویض تشریعی نفی می‌شود. و ممکن است به

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۳

این صورت بیان شود که: امر بین امرین این است که نهی و باز داری عبد از معصیت، سبب باز داشته شدن او از معصیت نمی‌شود، و و اگذاشته شدن او به حال خود، واداری او به معصیت نیست؛ در این میان، اختیار او محفوظ است، امّا بلاتکلیف و به خود مفوّض نیست.

امّا شیخ ابوعبدالله مفید، اوّل جبر را تعریف می‌فرماید که:

«حمل بر فعل و مضطرّ کردن به آن، به قهر و غلبه است، و حقیقت آن، ایجاد فعل در خلق است بدون این که قدرتی بر امتناع و خودداری از آن داشته باشند، و گاه بر فعلی که انسان به قدرت خود، بر وجه اکراه و تخویف و الجاء انجام دهد نیز گفته می‌شود؛ ولی اصل در آن، همان اوّل است. علی هذا، مذهب جبر، قول کسی است که گمان می کند خداوند در عبد

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۴

خلق طاعت و معصیت کرده است بی آنکه عبد، قدرت بر ضدّ آن داشته باشد و مجبّره حقیقی، اینها هستند.

و امّیا تفویض، قول به رفع حظر و منع است از خلق، در افعال و مباح بودنِ هر کاری است که بخواهند؛ و این قول زنادقه و اصحاب اباحه است؛ و واسطه بین این دو قول، این است که خداوند متعال، خلق را بر افعال و اعمالشان قدرت و توانایی داده است و برای آنها در این، حدود و برنامه‌هایی مقرّر فرموده

و از کارهای زشت، به زجر و تخویف و وعده و وعید، نهی فرموده است. پس نه بر اعطاء توان و تمکّن از فعل، آنها را جبر نموده؛ و نه اعمال را به ایشان تفویض کرده؛ چون از بسیاری از اعمال، آنها را منع فرموده و برایشان آیین و حدود وضع کرده و به کارهای نیک امر نموده و از قبایح بازداشته است؛ و این است فصل بین جبر و تفویض».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۵

درتعقیبِ فرمایش این دو بزرگوار، که با شرح توضیحی از مفاد روایتی که صدوق، علیه‌الرحمهٔ، روایت نموده است بیان کردیم، معلوم می‌شود تفویض نزد هر دو به یک معنی است. این استدراک لازم است که تفویض بر دو معنی دیگر نیز اطلاق شده است:

۱. یکی تفویض خفق و رزق به ائمّه، علیهُم السَّلام، چنانکه از حضرت رضا، علیه‌السلام، روایت شده است که می‌فرماید:

«من زعم أن الله یفعل أفعالنا ثمّ یعذّبنا علیه، فقد قال بالجبر؛ ومن زعم أن تالله فوّض الخلق و الرزق إلی حججه علیهم السلام، فقد قال بالتفویض؛ فالقائل بالجبر کافر و القائل بالتفویض مشرک».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۶

چیزی که هست، این است که مورد جبر و تفویض برحسب این تعریف، واحد نیست. جبر در مورد افعالِ عباد است، و تفویض در

امرِ خَلق و رزق است و بنابراین تعریف، تصوّرِ امر بین امرین، که هر دو در مورد واحد است، بی‌موضوع می‌شود.

۲. دوّم اینکه، بندگان در افعال، مختار مطلق و بی‌نیاز و مستقلّ از قوّت و مدد الهی می‌باشند و بدون حول و قوّه او، اعمال از آنها صادر می‌شود، و مسائلی مثل توفیق و خِذلان، در کار نیست؛ و ظاهر این است که مسأله‌ای که در بین متکلّمین و اشاعره و عدلیّه مطرح است، در جبر به معنایی که گفته شد، و در تفویض به این معنی است؛ و حدیث شریف

۳. «لاجبر و لاتفویض با أمرٌ بین الأمرین»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۷

و احادیثِ بسیار دیگر و وجوهی که در مراد از «امر بین امرَین» گفته شده است، به این معنی از تفویض مقابل جبر مربوط می‌شود، مانند این روایت از محمّدبن‌عجلان:

«قال: قلت لأبی عبدالله علیه السَّلام: فوّض‌الله الأمر إلَی العِباد؟ فقال: الله أکرم من أن یفوّض إلیهم. قلت: فأجبر الله العباد علی أفعالهم؟ فقال: الله أعدَل من أن یجبر عبداً علی فعلٍ ثمّ یعذّبه علیه».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

«الله تبارک و تعالی أکرم من أن یکلّف النّاس ما لایطیقونه و الله أعزّ من أن یکون فی سلطانه مالا یرید».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۸

## الاعتقاد فی الإرادهٔ و المشیّهٔ

بیانات صدوق، علیه‌الرُحمهٔ، در این بحث، چنان ساده و رسا نیست که امثال نویسنده بتوانند به آسانی، نقطه نظرهای این مرد بزرگ را درک نمایند؛ لذا در حدودی که از بیاناتی که فرموده‌اند استظهار می‌نماییم، دریافت‌های خود را به نگارش در می‌آوریم.

ظاهر از کلمات ایشان این است که اراده و مشیّت راغ مثل دو لفظ مترادف گرفته و بین آن، و حبّ و رضا و سَخَط و کراهت فرق گذاشته است. آنچه متعلّق اراده و مشیّت است حتمیُ‌الوقوع است، و آنچه متعلّق حبّ و رضا است لازم‌الوقوع نیست؛ چنانکه آنچه متعلّق سَخَط و کراهت است لازم‌العَدَم نیست، بلکه اراده کرده است که آنچه متعلّق حبّ یا کراهتِ او است، به

اختیار فاعل، انجام یا تَرک شود. برای ایضاحِ این مطلب هم، به آیاتی مثل:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۴۹

«لا یرضی لعباده الکفر»

و مثل:

«و لوشاء ربُّک لَآمَنَ من فی الأرض کلّهم جمیعاً»

استشهاد فرموده است و بعض عبارات دارند که از نظر ما قابل مناقشه است؛ مثل این که فرموده است:

«شاء أن لا یکون شیء إلّا یعلمه»،

زیرا مشیّت و اراده به امری تعلّق می‌گیرد که لو لا اراده وجود نمی‌یابد؛ امّا این که چیزی نباشد مگر این که او به آن عالِم باشد، این واقعیّتی است که خود به خود هست.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۰

نکته‌ای که در این‌جا تذکّرِ آن لازم است این است که در نسخه مطبوعه‌ای از «اعتقادات» صدوق، که نزد این‌جانب است، کلمه «بعلمه» در جمله «شاء الله أن لایکون شیء إلّا بعلمه» با «باء»

به نقطه واحده است؛ و اگر این جمله را چنین معنا کنیم که: «خدا خواسته است که چیزی واقع نشود، مگر به سببِ علمِ او؛ یعنی

اراده کرده است که غیر از آنچه معلوم او است چیزی واقع نشود»، این مستلزم جبر و دور است و همان است که مفید از قول مجبّره نقل می کند که برای این که صریحاً عنوان نکنند که خدا اراده کرده است معصیت و کافر به او گردند، می گویند:

«یرید أن یکون ما علم کما علم و یرید أن تکون معاصیه قبائح منهیّاً عنها».

که جواب آن همین است که مستلزم دور است، زیرا اراده «ما علم» (معلوم)، مثلًا وجود زید، توقّف بر مراد بودن آن دارد و مراد بودن هم، توقّف بر معلوم بودن آن خواهد داشت.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۱

و خلاصه کلام در این‌جا- که شاید موافق با نظر این دو بزرگوار هم باشد- این است که نظام و آیینی که به تقدیر و

تدبیر الهی در کلّ عالَم خلقت مقرّر است و خدا عالِم به آن است، طبق نظم مقرّر به اراده الهی واقع خواهد شد که از آن جمله، صدور افعال از عباد به اختیار، متعلّق همین اراده است، امّا کفر و ظلم و اعمال قبیحه را دوست نمی‌دارد و از آن نهی فرموده است و در این نظام اگر از عباد صادر شود، به خود آنها استناد داده می‌شود.

آنچه متعلّق اراده است، اختیار داشتن بندگان است؛ و به این جهت، جبر بندگان و صدور افعال خیر را از آنها، و عُسر و تضییق و تثقیل آنها را اراده نکرده است؛ لذا کلّ عالَم، وفق اراده و

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۲

مشیّت خداوند متعال، جریان دارد و چیزی خارج از اراده او واقع نمی‌شود و از جمله، افعال عباد نیز، به جبر از آنها صادر نمی گردد؛ معذلک جریان نظام عالَم در تحت رعایت او قرار

بدارد و لاحول و لاقوّهٔ إلّا بالله، و به حول و قوّه او جریان دارد و (کلّ یومٍ هو فی شأن).

## الاعتقاد فی القضاء والقدر

صدوق، رحمهٔ الله علیه، در این باب، روایات بسیار مهمّ و با محتوایی را ذکر فرموده است که منتهیان در معارف، کم و بیش مضامینِ آنها را درک می‌نمایند. این روایات، غموضتِ امر قَدَر و

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۳

عظمت اسرار و دقایق آن، و عجز بشر را از درک نیل به همه رازهای عالَم آفرینش و افعال، شرح می‌دهند؛ به طوری که مردمِ آگاه، خود به خود در برابر درگاه الهی خاضع و خاشع

شده و زبان به تسبیح و تنزیه او گشوده، با گوینده این دو بیت شعر (که گویا خواجه طوسی است) در نوا می‌شوند:

هرگز نرسد به کُنهِ معبود کسی‌چون فهم کند سرّ هما را مگسی؟

از روی مَثَل خداست دریای محیطو آن را نکند احاطه هر خار و خَسی

فسبحان الّذی دانت له السّموات و الأرض بالعبودیّهٔ.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۴

غرض این است که این روایات، در ذائقه آنان که بهره‌ای از عوالم معرفت خدا و أسمائه و الحسنی برده‌اند، بسیار شیرین و روح‌پرور و لذّت‌بخش است.

امّا شیخ ابوعبدالله مفید، راجع به معنای قضاء، به چهار معنی بلکه پنج معنی اشاره می‌فرماید: «خَلق» و «امر» و «اعلام» و «قضاءدر فصل خصومات» و «فراغ از امر» و برای این پنج

معنی، به قرآن مجید استشهاد فرموده است؛ هر چند در فراغ از امر، مناسب‌تر آن بود که به آیه

«فإذا قُضِیَتِ الصَّلاة»

استشهاد فرماید.

واضح است که از این پنج معنی، معنی مناسب با قضائی که همراه قَدَر گفته می‌شود، همان امر و حُکم است، اعمّ از حکم و قضاء تکوینی یا حکم و قضاء تشریعی.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۵

و آنچه نهی از تکلُّم در آن شده است، کلم در قَدَر است؛ آن هم نه به این معنی که کلام و فَحص از کیفیّتِ اشیاء، ممنوع باشد؛ مانند این که بخواهیم بفهمیم که آب از چه عنصری و از چند عنصر تشکیل یافته و درصد آن عناصر چقدر است؛ یا هوا یا اشیاء دیگر، مقادیر و اجزاء آنها چه مقدار است؛ این مَنهیٌ‌عنه نیست و وادیِ تاریکی نیست که سلوکِ آن خطرناک باشد.

فحص و سخن گفتن از عللِ ظاهری و طبیعی اشیاء و کاوش‌هایی که مبدأ علوم متعارفه، مثل طبّ و شیمی و فیزیک و هیأت و غیرها است، هیچ یک مَنهیٌ‌عنه نیست؛ بلکه نظر در این امور، مورد ترغیب و تشویق آیات و احادیث قرار دارد، چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

«و فی الأرض آیاتٌ للموقنین* و فی أنفسکم أفلا تبصرون»؛

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۶

و همچنین فحص از حکمت‌های احکام الهی و مصالحی که در آنها است که بحث رایجی است، بحث از قَدَر نیست، مگر در یک سلسله از احکام عبادی صِرف، که آگاهی از آنها منحصراً از طریق وحی و شخص رسول اکرم، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، و ائمّه طاهرین، صَلواتُ الله عَلَیهِم أجمَعین، که قائم‌مقام و جانشینان آن حضرتند قابل استکشاف است و اظهارنظر بیان

حکمت آن با اعتماد به حدس و تخمین، قانع‌کننده نیست، و از قول به غیر علم منهیّ‌عنه است.

مقصود از قَدَر، که شناخت آن غامض و راه آن خطرناک و تاریک است، شاند معیارها و مقادیر و نظاماتی باشد که غیر از نظامات ظاهریّه و اسباب و مسبّبات معلومه، در عالَم خلقت برقرار است؛ و اموری است که فراتر از این کاوش‌ها و بیرون از دسترس علوم بشری است؛ و به عبارت دیگر: اسرار اصل

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۷

خلقت و آفرینش و نظامات و اوضاع کلّیِ جاری بر عالَم و سرّ قسمتِ ارزاق، و خلاصه، اموری که کاوشگری در آنها، موجب سرگردانی و شکّ و تردید و پیدایش تز و فلسفه تحیّر، و گاه موجب اعتراض و بدگمانی می‌شود و حال اطمینانِ نَفْس و حُسنِ‌ظنّ انسان را به جریان کلّیِ عالَم و تسلیمِ او- که از بهترین و سازنده‌ترین حالات است- را متزلزل می‌سازد؛ یعنی سیر در این وادی و تفکّر در آن، نه تنها به جایی منتهی

نمی‌شود، بلکه بشر را گرفتار این مرض بدگمانی و سرگردانی فکری می‌کند، که بدترین بیماری‌های روانی است و در بعض موارد، موجب مالیخولیا و فکر انتحارِ خود و عزیزان خود می‌شود.

سخن دیگری که در این جا قابل استدراک بر مفید، علیه الرَّحمهٔ، است، این است که می‌فرماید: «ابوجعفر حدیثی را در نهی از کلام در قَدَر روایت کرده است که اسناد آن را ذکر

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۸

نکرده است»؛ اگر مقصود آن بزرگوار، حدیثی که از حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام، در جواب کسی که از آن حضرت از قَدَر سؤال کرد باشد،- روایت است که در جواب فرمود:

«بحر عمیق فلا تلجه»،

پس سائل به آن اکتفا نکرد و باز پرسید، حضرت فرمود:

«طریق مظلم فلا تسلکه»،

بار سوّم سؤال کرد، فرمود:

«سرّ الله فلا تکلفه»

این حدیث، حدیث سوّم از کتاب نفیس «توحید» صدوق است که در باب ۶۰- باب «قضاء و قدر و ارزاق و اسعار و آجال»- آن را از پدرش علی بن الحسین به سندی که منتهی می‌شود به

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۵۹

امیرالمؤمنین، علیه السلام، روایت کرده است، و در این رساله «اعتقادات»؛ چون بنابر اختصار بوده است، سند آن را ذکر نکرده است.

و استدراکِ دیگر این است که فرموده است: «ابوجعفر در این باب، برشواذ اخبار اعتماد کرده است که برای آنها وجوه و توجیهاتی است که ما آن را می‌شناسیم، و سزاوار بود از برای او، که اگر عارف به معنایی برای فضاء نبود، سخن از آن نگوید».

اوّلًا، صدوق در مقام بیان معنایی برای قضا برنیامده و در ارتباط با قضا، این حدیث بسیار ارزنده را از زرارهٔ نقل کرده است که به حضرت صادق، علیه السَّلام، عرض کرد:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۰

«یا سیّدی، ما تقول فی القضاء و القدر؟ قال أقول أنّ الله تعالی إذا جمع العباد یوم القیمهٔ سألهم عمّا عهد إلیهم و لم‌یسألهم عمّا قضی علیهم»،

و مثل این حدیث را به سند منتهی به ابن اذینه، در کتاب «توحید»، در باب مذکور روایت نموده است، و حدیث دیگری که در ارتباط با قضاء و قدر روایت کرده است، حدیثی است که آن را در «توحید» در باب تقضاء و قَدَر به سندِ منتهی به أصبغ بن نباته روایت کرده است.

معذلک، اگر در این جا قضا را معنی نفرموده است و شاید به وضوح واگذار فرموده باشد، در کتاب «توحید» برای قضاء، ده معنی ذکر کرده است که برای همه آنها به قرآن کریم استشهاد نموده است؛ در حالی که مفید، قدس سره، در اینجا چهار معنی بیشتر ذکر نفرموده است؛ هر چند بعضی از این معانی ده گانه،

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۱

قابل ارجاع به یکدیگر است که ما در مقام تحقیق این بحث لغوی در این جا نیستیم و فقط مقصود این است که معلوم باشد: چنان نیست که این معانی بر مثل صدوق، نامعلوم مانده باشد.

ثانیاً، این اخبار بر چه اساس و معیاری از شواذ شمرده می‌شوند، با این که در باب توحید، خود صدوق سی و شش حدیث در باب «قضا و قدر» روایت کرده است.

و یکی دیگر از احادیثی که در این باب روایت کرده است، حدیث بسیار مهیب و ارزنده

«ألا إنّ القدر سرّ من سرالله و ستر من سترالله و حرز من حرزالله مرفوع فی حجاب‌الله الحدیث»

است که حدیثِ ۳۲ از باب ۶۰ کتاب «توحید» است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۲

به هر حال در این باب، ما از کلمات بلند این دو بزرگوار استفاده می‌نماییم و ریزه‌خوار خوان نعمتی هستیم که ایشان و امثالِ ایشان برای امّت اسلام عموماً، و برای علماء و اهل بحث و نظر خصوصاً؛ گسترده‌اند؛ شَکَرَ الله مَساعیهم.

اولی این است که در این باب‌ها، به ادبی که در این روایات است مؤدَّب باشیم و از تکلّم در قَدَر خودداری کنیم، که اولی از این

است که نهیِ مطلق در این روایـات را، مقیّـد کرده و مخصـوص به افرادی بـدانیم که تکلّم در قـدر برای آنهـا خلاـف مصـلحت و معرض ضلالت باشد.

به هر حال گمان می‌رود طرح مسأله قضا و قدر الهی و ایمان به آن، یکی از فوایدش این است که کسـی دست خدا را خارج از کار نداند و مردم در عین حال توسُّل به اسباب ظاهریّه، از توکُّل به

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۳

خـدا و استمداد از او و حول و قوّه او غافل نشوند، و نیز در برابر جریان‌هایی که پیش می‌آید و مخصوصاً مصائب و حوادث ناگوار، زبان به اعتراض نگشایند و حقیقتی را که این آیه

«عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیرٌ لکم و عسی أن تحبّوا شیئاً و هو شرٌّ لکم و الله یعلم و أنتم لا تعلمون»

بیان فرموده است را فراموش ننمایند، و رضا به قضاء خدا داشـته باشند که به فرموده امیرالمؤمنین، علیه السلام: «از ارکان اربعه ایمان است» و الله هو العالِم.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۴

## الاعتقاد فی الفطرهٔ

در بحث اعتقاد در فطرت، شـیخ بزرگوار مفید، نظر دیگری غیر از نظر شـیخ صدوق ابراز می‌دارد. توضـیحاً عرض می‌کنیم: در باب اعتقاد به فطرت و آیات و احادیث فطرت

«فطرهم علی التوحید»

یا

«کلّ مولود یولد علی الفطرهٔ»،

سه وجه بیان می شود:

۱. وجه اوّل این که: مراد این است که فطرت انسان را خـدا پاک و مقتضـی اقرار به توحید و عقاید حقّه و حبِّ حق و خیر و تصدیقِ حُسنِ عدل و قُبحِ ظلم و تنفّر از باطل و شرّ قرار

۲.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۵

داده است، که اگر جریان‌های مخالفی مثل سوءتربیت، حجاب این فطرت نشوند، خود به خود هم

۳. که باشـد، به سوی خـدا هـدایت می‌شود و اقرار به وجود صانع می‌نمایـد، و همچنین سایر عقایـد حقّه را وقتی به او عرضه بدارند می‌پذیرد.

صـدوق، فطرت را به این معنی تفسیر فرموده است و مـا به طور مفصّل، در رساله‌ای که در تفسـیر آیه فطرت نوشـته‌ایم، پیرامون این وجه و موافق بودن اصول عقاید اسلامی با

فطرت و احادیث شریفه‌ای که بر این معنی دلالت دارند، بحث نموده‌ایم.

۴. قول دوّم این است که: معنی

«فطر الله الخلق علی التوحید»، «فطرهم للتوحید»

است، یعنی مردم را آفرید از برای اعتقاد به توحید؛ معنایی که مختار شیخ اعظم، شیخ مفید است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۶

۵. وجه سوّم این است که: از آنها به اراده تکوینی، اراده توحید کرده است؛ و ظاهر این است که مفید از فرمایش صدوق، این وجه را موحِّد باشند». بدیهی است اگر امر دایر بینِ وجهِ دوّم و سوّم باشد، قول صحیح و معتبر، قولِ مفید (قول دوّم) است؛ امّا چنان که گفتیم، قول معتبری که از آیه و روایات استفاده می‌شود، قول اوّل

۶. است که ظاهراً همان مختارِ صدوق است که برقول دوّم، رجحان آن ظاهر است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۷

## الاعتقاد فی الاستطاعهٔ

در باب استطاعت، اختلاف این دو بزرگوار به اختلاف لفظی شبیه است؛ و اینکه وجود مقتضی را در قدرت بر فعل، استطاعت بدانیم، یا وجود مقتضی قدرت بر فعل را با شرط آن، استطاعت بگوییم. علی أیّ حالٍ، چنانکه عدم قدرت، مستند به عدم مقتضی است، با وجود مقتضی و عدم شرط، مستند به عدم شرط است و در آیات و روایات، گاه استطاعت به لحاظ اوّل استعمال شده و گاه به لحاظ دوّم. بلی، اگر مقصود از اصطلاح

استطاعت، در مقابل عدم آن استطاعت و جبر باشد، توانایی بر فعل و ترک آن استطاعت است، اگر چه شرط اعمال آن موجود نباشد؛ به هر صورت اختلاف جوهری بین این دو شخصیّت بزرگ در این مسأله نیست، یا ما نمی فهمیم.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۸

## الاعتقاد فی البداء

در مسأله «بداء» به نظر می رسد این دو بزرگ، با هم اتّفاق رأی دارند؛ هر چند تعبیر مفید مفصّل‌تر و مفیدتر است و حقیر در رساله «سرّالبداء»، همه جوانب این مسأله را متعرّض شده‌ام، خواننده عزیز می‌تواند به آن رساله رجوع نماید.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۶۹

## الاعتقاد فی التناهی عن الجدال

در باب جدال نیز ظاهراً بین این دو بزرگ، اتّفاق نظر است، هر چند کلام مفید ابسَط و ابیَن است، و اگر کلام او را توضیح کلام صدوق و شرح آن بگوییم، صحیح گفته ایم.

## الاعتقاد فی اللّوح و القلم

در باب «لوح و قلم»، روایتی که صدوق روایت کرده است، محتمل است مراد از آن، دو مَلَکی باشند که به امر الله تعالی، قائم بر لوح و قلم هستند و آنچه را با قلم قدرت ثبت می‌شود، می‌خوانند و به سایر ملائکه می‌رسانند.

و امّا این که ملائکه به الواح و اقلام نامیده می‌شوند، چندان موجب استبعاد نمی‌شود؛ زیرا در تسمیه و نام‌گذاری، ادنی مناسبت هم کافی است. و در حدیث معروف «سلسلهٔالذّهب»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۷۰

امام رضا، علیه السَّلام، که سند حدیث را ذکر فرمودند، فرموده اند:

«عن اللَّوح عن القلم عن الله تبارك و تعالی»،

که ظاهر در این است که لوح و قلم دو شخص هستند. به هر حال، در این اصطلاحات شرعی لوح و قلم و عرش و کرسی مربوط به

عالَم غیب، حتماً متبع روایات صحیحه است و استظهار ابتدایی از آنها صحیح نیست؛ و فرمایش صدوق نیز از این لحاظ قابل مناقشه است که به صِرفِ خبر واحدی که موجب علم نمی‌شود، چگونه می‌توان ادّعاء اعتقاد کرد و لفظ «اعتقادنا»، که بسا موهِم عقیده همه شیعه است، از آن تعبیر کرد.

در تعریف این اصطلاحات اسلامی و عقیده، اوّل هر تعریفی که با اصول اصلیّه اسلامی مخالف است، مثل تنزّه خالق از صفات مخلوق، مردود و باطل است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۷۱

و دوم، به صِرفِ خبر واحد، خصوصاً اگر سند آن هم قوی نباشد، تعبیر جزمی صحیح نیست، و از خبری که ظَنّیّ‌الصدور است، عقیده و یقین حاصل نمی‌شود. در مثل باب «کرسی و عرش» نیز، هر تعریفی که با اصول مذهب و تنزُّه باری‌تعالی از جسمیّت و صفات دیگر مخلوق منافی باشد، به عقیده شیعه، باطل و مردود است.

امّا تعریف عرش به مَلَک یا معانیِ دیگر، با استناد به ظاهر لفظ یا روایات شارحه قابل طرح است، ولی روایات اگر متواتر یا قطعیُ‌الصُّدور نباشد، نوعاً موجب یقین و علم و عقیده نمی‌شود و در این روایات، جمله معروفه:

«لایوجب علماً و لاعملًا»

جاری است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۷۲

بنابراین، همان طور که شیخ مفید فرموده است، روایاتی که اخبارِ آحادند، قطع به آنها و عمل به آنها جایز نیست، به این معنی که از آنها عادةً قطع حاصل نمی‌شود؛ ولی ردّ آنها هم، در صورتی که مضمون آنها با اصول مذهب، معارض نباشد، جایز نیست.

علیهذا در کرسی و عرش نیز، در مراد از «اعتقادنا»، این بحث پیش می آید که اگر مقصود، همه شیعه است و اینکه همه باید این اعتقاد را داشته باشند؛ چگونه می‌توان از چیزی که غالباً سبب حصول احتمال یا ظنّ می‌شود، عقیده حاصل کرد؟ و شمردن این معنی جزء مسائل اعتقادی، چگونه قابل توجیه است؟ البتّه اگر مراد از جمله «إعتقادنا»، اعتقاد شخصی صدوق باشد، حرفی نیست؛ چون ممکن است برای ایشان از همین اخبار آحاد در مثل این مسائل، به واسطه وجود قرائنی، عقیده

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۷۳

حاصل شده باشد؛ ولی این ملازم با حصول عقیده به آنها برای دیگران نیست، و مطلب همان است که شیخ مفید فرموده است: «اگر از مثل کلمه «کرسی و عرش»، ظاهر قابل اعتمادی بود، همان ظاهر، مورد اعتماد است؛ و الّا به عقیده اجمالی و ترک انکار کلّی اکتفا می‌شود».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۷۴

## الاعتقاد فی الکُرسیّ

صدوق میفرماید: «جایگاه جمیع خلق و عرش و آسمان ها و زمین و هر آنچه خدا خَلق کرده است، کرسی است؛ و به وجه و تفسیر دیگر، علم خدا است. چنانکه از حضرت صادق، علیه السلامۀ سؤال از قول خداوند متعال شد:

«وَسِعَ کُرسیُّهُ السَّموات وَ الأرض»،

فرمود: «هو علمه»، «کرسی، علمِ او است». در این باب، از مفید استدراکی نیست.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۷۵

## الاعتقاد فی العَرش

از فرمایش صدوق استفاده می‌شود که: «عرش» بر مجموعِ خلق و بر علم اطلاق شده است؛ و روایتی از حضرت صادق، علیه السَّلام، نقل می‌نماید، که در کتاب «توحید» هم، آن را روایت نموده که در آن، از حضرت سؤال شد از تفسیر آیه «الرَّحمن عَلَی العَرش استَوی»، حضرت در پاسخ فرمود:

«استوی من کلّ شیء فلیس شیء أقرب إلیه من شیء»،

و ظاهر این است که به این روایت، بر اطلاق عرش بر علم استشهاد کرده و از آن استفاده فرموده است که:

«نسبت همه اشیاء به علم خدا بر سبیل استواء و تساوی است؛ چیزی نزدیک‌تر به او از چیز دیگر نیست»، سپس بعض اخباری را که در حَمَله عَرش از ملائکه رسیده روایت فرموده است، که باید

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۷۶

بگوییم اگر تأویلی نداشته باشند که از خود اخبار استفاده شود، ظاهر آنها را نفی نمی‌نماییم و می گوییم:

«و مایعلم جنود ربّک إلّا هو و سبحانک ماأعظم ما نری من خلقک و ماأصغر عظیمه فی جنب ما غاب عنّا من قدرتک».

معذلک چنانکه گفتیم، نه اعتقاد به این معانی واجب است، و نه به اخبارِ آحاد، برای همه کس یقین و اعتقاد حاصل می‌شود.

در بخش دیگر از این باب چمله عرش به معنی دوّم (علم) را که از جمله (و بلکه اکمَلِ همه، رسول اکرم، صلَّی الله علیه و آله و

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۷۷

سلَّم، و ائمه طاهرین، صلوات الله علیهم أجمعین، هستند، که هر شیعه مؤمن به ولایت ائمّه إثنی عشر، علیهم السلام، به آن معتقد است، و مفید، علیه الرَّحمهٔ نیز، در این باب اینگونه نظر می‌دهد که: «اصلِ عرش، به معنی ملک است و استواء بر آن، استیلاء بر آن است، و اطلاقِ آن بر علم، مجاز است و عرشِ محمول، جزیی از ملک است و روایاتی که در حاملینِ عرش وارد است، اخبار آحاد است و قطع به آنها و عمل به آنها جایز نیست»؛ و الله هو العالِم.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۷۸

## الاعتقاد فی النُّفوس و الأرواح

### اشاره

در بحث نفوس و ارواح، یک بحث بین صدوق و مفید، واقع می‌شود در این که صدوق می‌فرماید:

«عقیده ما این است که نفوس، ارواح می‌باشند که چنین و چنانند» و مفید به او به شدّت ایراد می کند که:

«اگر به همان نقل اخبار اکتفا کرده بودو به معانی نپرداخته بود، برای او سالم‌تر بود از این که در بابی که سلوک آن بر او تنگ گردد وارد شود»؛ و سپس برای هر یک از نفس و روح، چهار معنی ذکر می‌فرماید که در هیچ یک از این معانی با هم مترادف نیستند و مفهوم واحد ندارند.

در اینجا به طور احتمال می گوییم. ظاهر این است که صدوق از نفوس در اینجا ذوات انسان‌ها را اراده کرده است، یعنی خصوصیّت و امتیازی که انسان به آن انسان است؛ و این همان معنیِ اوّل از چهار معنایی است که مفید برای «نَفْس» بیان فرموده است؛ و به عبارت دیگر: نَفسِ انسان و ذات

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۷۹

او، روح است؛ در برابر این که گفته شود: نفس حیوانات و ذات آنها همان بدن عنصری حیّ آنها است، اگر نگوییم که آنها هم به

حسب خود دارای روح می‌باشند و روحی که صدوق از نفوس اراده کرده است، هیچ یک از این چند معنی که مفید برای نفس و روح بیان فرموده است نیست؛ چنانکه معنی این دو کلمه هم به این چند معنی منحصر نیست.

ایشان می‌فرماید:

«روح عبارت از چند معنی است: یکی حیات؛ دیگر قرآن؛ سوّم ملکی از ملائکه و چهارم جبرئیل». در صورتی که از روح، در احادیث بسیار، روح انسان اراده شده است و خود ایشان در ضمن کلماتشان بر اطلاقِ آن بر سائر ملائکه اشاره فرموده است و علاوه بر این صریحاً می‌فرماید:

«انّ الأرواح بعد موت الأجساد علی ضربین»،

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۰

در صورتی که این، غیر از چهار معنایی است که ایشان برای روح ذکر فرموده است.

عمده بحث ایشان با صدوق، یکی در خلقت ارواح قبل از اجسام است که صدوق برحسب دلالتِ روایاتِ بسیار، به آن معتقد است و مفید کأنّه انکار فرموده است تا آنجا که قول به آن را به اصحاب تناسُخ و هم به حشویّه شیعه نسبت داده است که ذوات فعّاله یا ارواح را، در عالَم ذرّ مخلوق می‌دانند و بر نفیِ آن استدلال می‌فرماید که:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۱

«اگر چنین بود، ما آن را می‌شناختیم و وقتی به یادمان می‌آوردند، آن سابقه را به یاد می‌آوردیم» و حدیث «الأرواح» را به ملائکه تأویل می‌فرماید و بالاخره اعتراض به صدوق را تا آن حدّ از شدّت می‌رساند که می‌فرماید:

«و الّذی صرح به أبو جعفر فی معنی الوح و النَّفْس ... الخ».

در اینجا عرض می‌کنیم: با این که حقیقت روح و نفس و عقل و بخش باطن وجود انسان، مثل بسیاری از حقایق دیگر، ناشناخته مانده است.

خلقت ارواح قبل از اجساد در احادیث بسیار تصریح شده است و صدوق چون راهی برای ردّ این اخبار نداشته است، به آن اظهار اعتقاد کرده است و این عقیده با تناسخ ارتباط ندارد؛ زیرا تناسخ عبارت از تعلّق روح به اجسام عنصری متعدّد در این

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۲

دنیاست که بعد از فناء هر جسمی، به جسم دیگر تعلّق گیرد و حقیقت واحده در صورت‌های کثیره ظاهر شود و در هر دوری پاداش یا کیفر دور قبل را ببیند؛ در حالی که خلقت ارواح قبل از اجسام، تعلّق آنها منحصر به یک جسم عنصری می‌باشد که جسماً و روحاً غیر از ارواح و اجسام دیگر است.

این معنی بدون این که ما در مقام اثبات آن باشیم، اگر چه در نزد مثل صدوق، از بزرگانی که تحذّق و تتبع کامل در اخبار دارند ثابت است، فی حدّ نفسه ممکن است، و با عقیده به تناسخ، نباید قیاس شود.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۳

## بحث دیگر:

ظاهراً بحث دوّم ایشان با صدوق، در مسآله بقاء ارواح است که صدوق می‌فرماید:

«اعتقادنا انّها خلقت للبقاء و لم تخلق للفناء لقول النّبیّ، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم:

«ماخلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء» و انّما تنقلون من دار إلی دار و انّها فی الأرض غریبهٔ و فی الأبدان مسجونهٔ و اعتقادنا انّها إذا فارقت الأبدان فهی باقیهٔ منها منعمهٔ و

منها معذّبهٔ إلی أن یردّها الله عزّ و جلّ بقدرته إلی أبدانها».

مفید، علیه الرَّحمهٔ، در استدراک بر این عبارت می‌فرماید:

«ماذکره من انّ الأنفس باقیهٔ فعبارهٔ مذمومهٔ و لفظ یضاد ألفاظ القرآن قال الله تعالی: «کلُّ من علیها فانٍ* و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الإکرام».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۴

و با این بیان، رأی صدوق را با قرآن مجید مضادّ می‌شمارد. ما در استدراک به کلام مفید، عرض می کنیم: از آیات قرآن کریم، بقاء ارواح فی‌الجمله استفاده می‌شود و در مقام جمع بین این آیات و آیه مورد تمسُّک مفید، این احتمال هست که حکم یا اخبار به فناء در آیه (کلُّ من علیها ...)، مربوط به مخلوقات کُره ارضی است و با بقاء روح و ذات انسان پس از مرگ، منافات ندارد؛ چنانکه در این آیه

«و لا تخسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاءٌ عند ربّهم یرزقون* فرحین بما ...»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۵

صریحاً حیات شهدا بعد از مرگ اعلام شده و در بعض آیات دیگر و اخبار بسیار، به حیات پس از موت تصریح شده است و پیامبر اعظم، صلّی الله علیه و آله و سلَّم، و امیرالمؤمنین، علیه السلام، با آنها مخاطبه داشته‌اند؛ مضافاً بر این که شخص شیخ اعظم مفید، مسأله حیات پس از مرگ را در همین فصل بیان

فرموده و فی‌الجمله بر آن تأکید دارد و از «أوائل المقالات» نیز، در مثل باب:

«القول فی إحتمال الرُّسُل و الأنبیاء و الآئمهٔ الآلام و أحوالهم بعد الممات»،

مفصّلًا مسآله حیات انبیاء و ائمّه، علیهم السلام، را بیان فرموده است، و به همین آیه

«و لاتحسبنّ الّذین قتلوا ...»

و در قصّه مؤمن آلِ‌فرعون به آیه

«قیل ادخُلِ الجنَّهٔ قال یا لیت قومی یعلمون* بما غفرلی ربّی و جعلنی من المُکرَمین»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۶

و به بعض روایات استشهاد فرموده است؛ و در مسأله ۲۴ از «المسائل العُکبریّهٔ» نیز، بر این معنی تأکید دارد و همچنین در باب‌های «القول فی أحوال المکلّفین» و «لا القول فی نزول

المکلمین» و «القول فی تنعیم أصحاب القبور»، به حیات روح تصریح دارد.

علیهذا، ظاهر این است که مقصود مفید این است که اوّل، ارواح همه در عالَم برزخ نقل به حال ثواب یا عقاب نمی‌شوند، و آنانکه ایمان محض یا کفر محض ندارند، روحشان باطل و معدوم می‌شوند، در مقابل جمعی که می‌فرمایند ارواح مؤمنین در برزخ، همه زنده اند؛ و دوم، کلّ ارواح به حکم آیه:

«کلُّ من علیها فانٍ و یبقی وجه ربّک ...»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۷

فانی و باطل می گردند و چنانکه از کلام او در باب «المساءلهٔ فی القبر» استفاده می‌شود، آن جا دوباره زنده می‌شوند و در نعیم یا عذاب، زندگی آنها ادامه می‌یابد.

بدیهی است نه اعتقاد به این که ارواح فانی می‌شوند و نه اعتقاد به این که فانی نمی گردند، با برهان عقلی بر استحاله آن مصادم نمی‌باشند و باید از دلیل نقل استفاده شود که طبعاً مسلکک

محدّثین در این باب، بیشتر مورد اعتماد است و تصریح آنها به بقاء، اطمینان بخش‌تر است؛ گر چه در این مسائل، به تقلید نمی‌توان اعتماد نمود، چون موجب علم و عملی نمی‌شود بیشتر کلمات، ظاهراً بر این اتّفاق دارند که ارواح تا قیامت باقی هستند، یا در عذاب و نقمت و یا در ثواب و نعمت؛ و حدیث معروف

«القبر روضهٔ من ریاض الجنّهٔ أو حفرهٔ من حفرات النیران»،

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۸

اشاره به همین است و مفید نیز در باب «فیما وصف به الموت» می‌فرماید:

«الدُّنیا سجن المؤمن و القبر بیته و الجنَّهٔ مأواه، و الُدنیا جنَهٔ الکافر و القبر سحنه و النّار مأواه».

## الاعتقاد فی المَوت

در باب اعتقاد بالمَوت، مفید اعتراض می‌فرماید که:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۸۹

«ابوجعفر عنوان باب را بابِ «موت» قرار داده ولی در آن، غیر موت راغ معنی کرده است، سزاوار بود که حقیقتِ موت را بیان کند یا عنوان باب را «مآل موت» و «عاقبت موت» قرار دهد».

ولی ابوجعفر باب را به اعتقاد به موت عنوان کرده است، نه به حقیقت موت، تا این ایرادِ ابوعبدالله بر او وارد باشد؛ چنانکه در بعض ابوابِ دیگر نیز، قصدش بیانِ حقیقت نیست، مثل باب نفوس و ارواح.

و امّا تعریفی که مفید از حیات فرموده است که:

«ما کان بها النموّ و الإحساس و یصحّ معها القدرهٔ و العلم»

نیز، تعریف حقیقت حیات نیست و تعریف اثر حیات است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۰

حقیقت حیات نیز به عقیده بعضی، از اموری است که شناخته نشده است. بنابراین، تعریف موت نیز به این که:

«ما استحال معه النموّ و الإحساس»

نیز، تعریف حقیقت نیست.

بلی، اگر بگوییم موت بطلانِ احساس و بازماندنِ نموّ و عجز از کار است و حیات، عینِ نموّ و احساس است، اگر چه باز هم حقیقتِ آنها را بیان نکرده‌ایم، امّا در ظاهر، لفظ حیات و موت را تعریف نموده‌ایم.

و امّا این که ابوعبدالله می‌فرماید:

«و لیس یمیت‌الله عبداً من عبیده إلّا و إماتته أصلح له من بقائه و لایحییه إلّا و حیاته أصلح له من موته و کلّ ما یفعله‌الله تعالی بخلقه فهو أصلح لهم و آصوب فی التدبیر»،

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۱

مقصود از این فرمایش بر مامعلوم نشد؛ البتّه این که:

«کلّ ما یفعله الله تعالی بخلقه فهو أصلح لهم و أصوب فی التدبیر»

در نظام کلّ و کلّ نظام بی‌شبهه ثابت و مسلّم است، و احیاء و خلق و رزق و اینگونه امور نیز که اعطاء می‌شود، همه به صلاح بندگان است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۲

امّا در إماته عبد اگر مقصود إماته عندالأجل المُسمّی باشد، همین است که إماته به نفع و صلاحِ عبد است، و اگر شامل غیر اجل مُسمّی نیز باشد، از اسبابی مثل قتل ظَلماً اگر موت حاصل شود، تصوّرِ این که به صلاح عبد است، قدری مشکل است. البتّه در نظام خلقت چنین مقرّر شده است که موت به این اسبابِ عُدوانی نیز حاصل شود و مصلحت کلّ این اقتضا را دارد، امّا فهم این که مصلحت شخصیِ او نیز این اقتضا را داشته باشد،

بسیار مشکل است، بلکه بیشتر از این، حکم به این که تمام کسانی که در حوادث مختلف از زلزله و تصادفات و حمله حیوانات و اشتباهات تلف می‌شوند، صلاح شخص آنها باشد قابل تأمّل است؛ هر چند ضرر وارد بر آنها را، خدا تدارک فرماید.

نسبت دادن این موت به خدا، با نسبت دادنِ شرور و سیّئات به باری تعالی تفاوت ندارد.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۳

به نظر می‌رسد اگر چه مرگ در اثر ارتکاب قتل و تأثیر فعل قاتل در قتل، در نظام کلّ عالَم که خلق و فعل خدا است مقرّر است، امّا این فعل به فاعل قریب آن که قاتل باشد، نسبت داده می‌شود؛ هر چند فعل از فاعل قریب به قدرتی که خدا عطا کرده صادر شده، و تأثیر آن نیز برحسب نظامی است که او مقرّر فرموده است.

گفته نشود: پس چه می‌کنید با معنای (یمیت و یحیی)؟ جواب این است که: جریان موت و حیات در کائنات، عَلیٰالدَّوام برقرار است؛ در بدن انسان، در سلول‌های انسان و حیوانات و همه موجودات زنده، حتّی نباتات، ساری و جاری است. زمین از بهار زنده و بعد به تدریج در فصل تابستان و پائیز می‌میرد و خدا آن را می‌میرانَد و دوباره آن را به حُکم

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۴

«اعلَموا أنّ الله یُحیی الأرض بعد مَوتها»

زنده می گردانَد.

آثار إماته و إحیاء الهی، به قدری وسیع و گسترده است که شرح آن با نوشتن کتاب‌های بسیار تمام نمی‌شود، و در عین حال، اسرار این إحیاء و إماته به قدری بسیار و پیچیده است که با این که بشر این همه کاوشگری در کائنات این جهان کرده است، هنوز هم خود را در کلاس اوّل و جلسه نخستین آن می‌بیند.

پس خداوند ممیت و محیی است و هو یمیت و یحیی است؛ امّا مثلًا در کشاورزی، گندم و دانه را که کشاورز در زمین می‌افشاند و زیر خاك پنهان می‌سازد، خدا آن را نموّ می‌دهد و همانطور که در قرآن کریم می‌فرماید:

«أفرأیتُم ما تحرثون* ءَأنتم تزرعونه أم نحن الزّارعون»،

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۵

زارع حقیقی خدا است.

ولی فرق است بین کسی که دانه می‌افشاند و کشاورزی می‌نماید یا درخت غرس می‌نماید و خدا آن را می‌رویاند و این را نموّ می‌دهد و سبزی و طراوت به آن می‌بخشد و به شکوفه و میوه، آن را آراسته می‌سازد، با آن که زراعت را ویران می‌سازد و آن را آتش می‌زند و درخت را قطع می‌کند؛ این کار اگر چه به قوّه‌ای که خدا عطا کرده و به اثری که در آلات و وسایل قرار

داده انجام می‌شود، لکن به او مستند نمی‌شود و همیشه به صلح عبد واقع نمی‌گردد.

به هر حال، بیش از این در اینجا، از خوف این که مبادا به سخن در قَدَرِ الهی که مَنهِیٌّعَنْه است منتهی شود، اطاله کلام نمی‌دهیم و فرمان

«إذا بلغ الکلام إلی الله فامسکوا»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۶

را به گوش دل شنیده و اطاعت می‌نماییم و می گوییم:
ای برتر از خیال و قیاس وگمان و وَهم‌و از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمرما همچنان در اوّلِ وصفِ تو مانده‌ایم
داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۷

## المسألهٔ فی القَبر

در مسأله «مسائله در قبر»، ظاهراً بین این دو شخصیّتِ علی قدر، اتّفاق‌نظر وجود دارد، هر چند ابوعبدالله با تفصیلِ بیشتر، آن را بیان نموده است، چنانکه در مسأله «رَجعَت» هم، چون ابوعبدالله اظهارنظری نکرده است، ظاهر این است که با ابوجعفر توافق داشته است، همچنین در باب‌های «بعث بعد الموت» و
«حوض» و «شفاعت» و «وعد و وعید» و «مایکتب علی العبد» فرمایشی نفرموده است.
در مسأله «عدل» نیز، کلام ابوعبدالله، با بیانی وافی و شرحی کافی، مکمّل و متمّم کلامِ ابوجعفر است.
داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۸

## الاعتقاد فی الأعراف

و در باب «اعراف» نیز، غیر از این که صدوق می‌فرماید:
«إنّه سور بین الجنّهٔ و النّار»،
و مفید می‌فرماید:
«قد قیل انّ الأعراف جبل بین الجنّهٔ و النّار و قیل أیضاً انّه سور بین الجنّهٔ و لنّار»
فرمایشاتشان تفاوتی جز در اختصار و تفصیل، ندارد و کلام ابوعبدالله مفید که ذیل این باب می‌فرماید، در نهایت تمامیّت است:
«و کلّ ما ذکرناه جائز فی العقول و قد وردت به أخبار و الله أعلم بالحقیقهٔمن ذلک إلّا ان المقطوع به فی جملته انّ الأعراف مکان بین الجنّهٔ و النّار یقف فیه من سمیناه من حجج الله تعالی علی خلقه و یکون به یوم القیمهٔ قوم من المرجین لأمر الله و ما بعد ذلک فالله أعلَم بالحال فیه».
در باب صراط نیز، کلام این دو بزرگوار، به هم نزدیک بلکه متّفق المضمون است؛ شَکَرَالله مَساعیهما.
داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۹۹

## الاعتقاد فی العَقَبات

### اشاره

در باب «عقبات»، خلاصه فرمایش شیخ ابوجعفر این است که: «بر طریق مَحشر، عقباتی هست که هر کدام به اسم فرض و واجب و حرامی نامیده شده‌اند که انسان به هر یک از آنها می‌رسد، از آن سؤال می‌شود، اگر جواب داد، از آن می گذردو به عقبه بعد می‌رسد و همچنین تا از همه نجات پیدا کند؛ و اگر در برابر هر کدام از عهده جواب برنیامد و عمل صالح او یا رحمتی
از خدا او را نجات نداد، در آتش سقوط می‌نماید»؛ و می‌فرماید، «یکی از این عقبات، به نام «ولایت» است که در آن از ولایت امیرالمؤمنین، علیه السَّلام، و ائمّه بعد از آن حضرت، علیهم السلام، سؤال می‌شود».

امّا خلاصه فرمایش شیخ ابوعبدالله این است که:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۰

«مراد از این عقبات، معنی حقیقیِ آنها یعنی کوه‌هایی که بر سر راه باشد نیست، بلکه از آنها، همان تکالیف و فرائض و محرّمات، مراد است؛ که به واسطه صعوبت تخلّص از مسؤولیّت آنها، به عقبه توصیف و تشبیه شده‌اند و شاهد آن، آیه کریمه «فَلَا اقتَحَمَ العَقَبَهٔ* و ما أدریک مَا العَقَبَهٔ* فَکّ رَقَبَهٍ»

است و همچنین امیرالمؤمنین، علیه السلام، می‌فرماید:

«إنّ أمامکم عقبهٔ و منازل مخوفهٔ مهولهٔ لابُدّ من الممّر بها و الوقوف علیها فامّا برحمهٔ من‌الله نجوتم و امّا بهلکهٔ لیس بعدها انجبار».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۱

ما عرض می کنیم: این استظهار شیخ ابوعبدالله فی حدّنَفْسه لطیف است، ولی نهایت آنچه می‌توان گفت این است که استظهار شیخ ابوجعفر بر آن ترجیح ندارد و کلٌّ علی استظهاره؛ ولی استدلال بر آن به استناد آن به حشویّه و این که حکمت اقتضاء این عقبات را ندارد و وجهی برای خَلقِ آنها نیست، موقوف به احاطه شخص به جمیع حکمت‌های افعال الهی است و در این موضوع آنچه معیار است، اوّلًا وجود خبر معتبر و صحیح؛ و ثانیاً ترجیح عُرفی یک از این دو استظهار است، و الله هو العالِم.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۲

## در باب حساب و میزان

در این باب نیز اختلافی بین این دو عالِم علم، ظاهر نیست؛ ولی شیخ ابوعبدالله در اینجا و در «أوائل المقالات»، موضوع حساب را موافقت عبد با اوامر و احکام دانسته و مختصّ به اصحاب معاصی از اهل ایمان می‌داند و می‌فرماید:

«کفّار، حسابشان و کیفرشان به استحقاق است و مؤمنین، اجرشان به غیر حساب داده می‌شود»؛ و می‌فرماید: «ومراد از حساب، مقابله حسانات به سیّئات و موازنه بین آنها نیست»، زیرا حبط اعمال را صحیح نمی‌داند؛ و همچنین این را که:

«در قیامت موازینی باشد که دارای دو کفّه باشند واعمال را با آن وزن نمایند»، انکار می‌نماید، برای این که اعمال اعراض است و توزینِ آنها ممکن نیست.

بدیهی است در این مقوله مطلاب، مرجع سمع و آنچه از ظواهر قرآن و احادیث استفاده می‌شود می‌باشد، و ممکن است مراد از وزن عمل، وزن مثال عمل باشد که در با تجسّم اعمال مذکور است و این اموری را که حقایقِ آنها بر ما نهفته است، با مثل این معیار که عمل عَرَض است و وزن آن ممکن نیست، نمی‌شود انکار کرد.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۳

اجمالًا چه مانعی دارد در آن جا موازینی باشد، که هم موافقهٔ و مخالفهٔ اعمال با اوامر و نواهیِ الهی معلوم شود، و هم صاحبِ عمل یا نَفْس عمل یا پرونده عمل و دفتر اعمال وزن شود؛ در باب تجسّم اعمال، روایاتی داریم که همین عملی که می گویید عَرَض است، مجسّم می‌شود و به صورت زیبا و نیکو در می‌آید و رؤیت عمل در آیه (فمن یعمل مثقال ذرّهٍ خیراً یره) نیز بیان شده است؛ هم ممکن است نَفسِ عمل حفظ شود و- چنانکه

امروزه با تلویزیون دیده می‌شود، درحالی که صاحب عمل از محل عمل رفته یا مُرده است- عمل دیده شود؛ و ممکن است مراد، دفتر عمل؛ و ممکن است مراد، پاداش عمل باشد.

همه این امور ممکن است و نباید گفت مثلًا صدا در آن عالَم، قابل شنیدن نیست، در حالی که در این عالَم، قابل شنیدن شده است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۴

اشتباه بعضی در این است که، این اموری را که وحی و نبوّت به آن خبر داده‌اند، با یک سلسله معلوماتِ ناقص، در معرض بررسی و ردّ و قبول قرار می‌دهند، و با میزانی که فقط برای توزین اشیاء، چند گرمی است؛ می‌خواهند اشیاء چند تُنی و بلکه کُرات و کهکشان‌ها را وزن کنند؛ و یا بعکس با میزان‌هایی که با آنها سنگ‌های هزار تُنی و بیشتر باید توزین شود،

می‌خواهند اشیایی را که واحد بزرگ وزن آنها گِرَم است، بسنجند.

به هرحال، هم صدوق و هم مفید در این که متولّیِ حساب، رسول‌الله و امیرالمؤمنین و سایر ائمّه، صلوات الله عَلَیهِم أجمَعین، هستند، اتّفاق نظر دارند.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۵

## الاعتقاد فی الجنَة و النّار

راجع به بهشت و جهنّم، مطالب این دو کتاب نزدیک به یکدیگر است و در هر یک، تفاصیلی ذکر شده که بعض آنها در دیگری مذکور نیست. آنچه از این تفاصیل به موجب آیات و اخبار صحیحه، ثابت باشد. حقّ است؛ و اگرچه اعتقاد به آنها واجب نباشد، امّا انکار آنها و بلکه تردید در آنها بعد از اطّلاع بر مصادر آنها، جایز نیست.

در این جا ابوعبدالله مفید در جهتی که با ابو جعفر صدوق اتفّاق‌نظر ندارند، این است که صدوق، متنعّمین به بهشت را چند قسم می‌داند و یک قسم آنها را کسانی می‌شمارد که فقط متنّعم به تقدیس و تسبیح و تکبیر خدا در جمله ملائکه می‌باشند.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۶

ولی مفید این قول را که در بهشت بشری باشد که فقط التذاذ به تسبیح و تقدیس داشته باشد و التذاذ و لذایذ مادیّه نداشته باشد، قولی شاذّ از دین اسلام و مأخوذ از نصاری می‌داند که معتقدند:

مطیعین در این دنیا ملائکه می‌شوند، که نه می‌خورند و نه می‌نوشند و نه نکاح می‌نمایند؛ و در ردّ این نظر، به آیاتی از قرآن، مثل:

«اُکُلُها دائمٌ و ظلُّها تلک عقبی الَّذین اتَّقوا»

و آیه

«إنَّ أصحاب الجنَّهٔ الیوم فی شُغُلٍ فاکهون* هُم و أزواجُهُم فی ظِلالٍ عَلَی الأرائک متَّکِئون»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۷

استشهاد فرموده است، که البتّه از این قِسم آیات، در قرآن کریم بسیار است و فرمایش شیخ مفید، اوفَق به مدلولِ این آیات است.

البتّه برخورداری از این نعم، منافی با التذاذ به حصول

قرب الهی و رسیدن به ثواب و مجالست انبیاء و ائمّه طاهرین مقرّبین نیست، والله أعلم.

## الاعتقاد فی کیفیّهٔ نزول الوَحی

پیرامون حقیقت و کیفیّتِ نزول وحی، فرمایش شیخ ابوعبدالله مقبولتر و استوارتر از فرمایش شیخ ابوجعفر است.

وحی و برقرار شدنِ ربط خاصّ بین خدا و برگزیدگانی از بندگانش برای پیغمبریِ آنها به سوی مردم، حقیقتی است که اظهار عجز از درکِ آن و اکتفا به شناخت آن از طریق آثارِ آن، بهتر از اظهار نظر در حقیقتِ آن است. چیزهایی که فقط به آثار

شناخته می‌شوند یا به اخبار انبیاء معلوم می‌شوند، بسیارند؛ و چنان نیست که منحصر به وحی باشد.

همانطور که ابوعبدالله بیان فرموده است:

«وحی در معانیِ متعدّد استعمال می‌شود که جامعِ بین آنها، ارتباط سرّی بین وحی کننده و موحی ألیه است».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۸

## الاعتقاد فی نزول القرآن

در این باب، رأی شیخ ابوعبد الله ارجح و اقوی است و همانطور که ایشان فرموده است: «نزول کلّ قرآن در آغاز بعثت، با وجود آیاتی مثل:
«قد سمع الله، یا (لقد سمع الله) و ... که در مناسبات خاصّ نازل شده‌اند و نزول آنها پیش از آن مناسبات، با معانیِ آنها تطبیق ندارند، مقبول نیست»؛ و اگر روایت معتبر و صحیحی هم
با شد، باید آن را به معنایی حمل کرد که با این آیات وفق دهد؛ زیرا حمل حدیث برخلاف ظاهر، از حمل قرآن برخلاف ظاهر، اولی و اهوَن است.
داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۰۹

## الاعتقاد فی مبلغ القرآن

در این باب، ابوعبدالله مفید، زیاده بر آنچه ابوجعفر فرموده است، چیزی نفرموده و ظاهر در این است که در این که قرآنِ نازل بر رسول خدا، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، همین «ما بَینَ الدفَتَین» است و سایر مطالبِ مهمّ دیگری که در اینجا صدوق بیان فرموده است، با هم وحدت‌نظر و اتّفاق رأی دارند.
داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۰

## الاعتقاد فی الأنبیاء و الرُّسل و الحُجج و الملائکة

در اعتقاد به انبیاء و رُسُل و حُجَج و ملائکه و در عدد انبیاء و اوصیاء و ائمّه طاهرین، علیهُم السَّلام، تا حضرت خاتم‌الأئمّهٔ و منقذالامّهٔ، مولانا و سیّدنا المَهدیّ المُنتَظَر، أرواح العالمین له الفدا، اتّفاق نظرِ کامل و تمام و وفاق تام بین این دو بزرگوار است و هیچ شبهه و سخنی نیست.

## الاعتقاد فی العِصمَة

در مسأله «عصمت»، نظر ابوجعفر این است که:
«انبیاء و رُسُل و ائمّه، علیهُم السَّلام، و ملائکه، در جمیع احوالات (قبل از نبوّت و در حال نبوّت) معصومند و هرکس آن را در حالی از احوالاتِ ایشان نفی نماید، جاهل به مقاماتِ آنها است» و می‌فرماید:
«اعتقاد ما این است که ایشان معصوم و موصوف به کمال و تمامیّت و علم می‌باشند، از اوایل امورشان تا پایان، و در هیچ حالی از حالات، به نقص و گناه و جهل، وصف نمی‌شوند».
امّا از کلام ابوعبدالله مفید شاید چنین استفاده شود که: کلّ انبیاء و ائمّه طاهرین، علیهُم السَّلام، در حال نبوّت و امامت معصوم و موصوف به کمال می‌باشند و می‌فرماید: «پیغمبر ما، صلی الله علیه و آله و سلم، و ائمّه بعد از آن حضرت، علیهُم السَّلام،
داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۱
کانوا سالمین من ترک المندوب و المفترض قبل حال إمامتهم و بعدها»؛ و با این که تصریح دارد به این که قبل از حال تکلیف هم حال نقص و جهلی نداشته‌اند و جاری مجرای عیسی ویحیی در حصولِ کمال در صِغَرِ سنّ بوده اند و می‌فرماید:

«این امری است که عقل، آن را تجویز می‌نماید و انکار نمی‌کند و راهی به سوی تکذیب اخبار نیست»؛

معذلک می‌فرماید:

«و الوجه ان نقطع علی کمالهم علیهُم السَّلام فی العلم و العصمهٔ فی أحوال النّبوّهٔ و الإمامهٔ و نتوقّف فیما قبل ذلک و هل کانت أحوال نبوّهٔ و إمامهٔ أم لا؟ و نقطع علی ان العصمهٔ لازمهٔ منذ أکمل الله تعالی عقولهم إلی ان قبضهم».

باید توضیح بدهیم که:

«این فرمایش، خلاف ضرورت مذهب و احادیث متواتره است. شیعه بر این اتّفاق دارد که: پیغمبر، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، قبل از بعثت، و ائمّه، علیهُم السَّلام، قبل از مکلّف شدن به قیام به وظایف امامت نیز، دارای مقام عصمت و کمال صفات انسانیّت بوده اند.

این فرمایش، با قدس مقام رفیع حضرت خاتم الأنبیاء، صلی الله علیه و آله و سلَّم، قبل از بعثت، که امیرالمؤمنین، علیه االسَّلام، به آن قداست توصیف می‌نماید، ناسازگار است به عقیده هر شیعه‌ای از جمله خود شیخ مفید: امیرالمؤمنین، علیه السَّلام، در عصر پیغمبر، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، که قیام به وظایف امامت بر عهده پیغمبر، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، بود نیز معصوم بود و همه صلاحیّت‌هایی را که برای امامت لازم است، دارا بود.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۲

حضرت امامت حسن در عصر پدر بزرگوارش و حضرت امام حسین، علیهم السَّلام، در عصر پدر و برادرش و همینطور سایر ائمّه، علیهم السَّلام، واجد این صلاحیّت‌ها بوده و امام بودند.

احادیث دالّه بر این عقیده، بیش از حدّ تواتر است و عقلًا نیز بر عدم عصمتِ پیغمبر و امام در قبل از نبوّت و امامت، بسیاری از همان مفاسدی که بر عدم عصمت آنها در حال نبوّت و امامت مرتّب است مترتّب می‌باشد؛ و تفکیک بین این دو حال و قبولِ صحّت نبوّت و امامت صاحبان سوءسابقه و پیشینه‌های بد، عقلًا و شرعاً جایز نیست و ما را نمی‌رسد که به ساحت قدس مفید گستاخی کنیم، امّا اگر صدوق با او در عالَمی از عوالم، مثل

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۳

رَجعَت یا عالَمی که اکنون هر دو در آنند روبرو شود، می‌تواند به ایشان در برابر تاخت و تازهایی که به او کرده است بگوید: اگر من به تقلید عمل کرده‌ام، شما هم به خاطر عدم احاطه به احادیث، در مثل این اشتباه واقع شده‌اید!

به هر حال، ما عظمت مقام هر دو را می‌ستاییم و می گوییم:

العصمهٔ عن الخطاء مختصّ بالله تعالی و بمن أعطاه هذه الحالهٔ القدسیّهٔ من أنبیائه و الأئمّهٔ الطّاهرین و الملائکهٔ، علیهم السَّلام، و الجواد قد یکبو.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۴

## الاعتقاد فی نفی الغلوّ و التفویض

در این بحث بین این دو بزرگوار، اختلاف جوهری وجود ندارد و هر دو در نفی غلوّ و تفویض، اتّفاق دارند؛ امّا در مسأله نسبت بعض مشایخ به تقصیر، کأنّه شیخ ابوعبدالله بحث قبل را تدارک نموده و در اینجا به صدوق که می‌فرماید:

«علامت مفوّضه و غُلاهٔ»،

نسبت تقصیر به مشایخ قمّیین (بنابر آنچه در کلام مفید است یا مطلق مشایخ بنابر نسخه مطبوعه «اعتقادات» است ایراد فرموده که این علامت غلوّ و تفویض نیست و به قول منقول از محمّد

بن الحسن بن الولید، شیخ صدوق استشهاد می‌فرماید که گفته است:

«أوّل درجهٔ فی الغلوّ نفی السَّهو عن النّبیّ و الإمام»،

سپس می‌فرماید:

«اگر این حکایت و نقل قول از او صحیح باشد، او با این که از علماء و مشایخ قم است، مقصّر است»، سپس می فرماید: «جماعتی از ایشان بر ما وارد شدند که تقصیر ظاهر در دین

داشتند و ائمّه، علیهُم السَّلام، را از مراتبی که دارند، تنزّل می‌دادند و گمان می‌کردند که ائمّه، علیهُم السَّلام، عارف به بسیاری از احکام نیستند تا به قلب آنها الهام شود و بعض از آنها قائل بودند که آنها به رأی و ظنّ عمل می‌نمایند و با وجود این، ادّعا داشتند که از علماء هستند»، سپس مفید می‌فرماید:

«این بی شبهه، تقصیر است، و می‌فرماید: «در علامت برای غلوّ، نفی خصوصیات حدوث از ائمّه و حکم به الوهیّت و قدم آنها کافی است و حاجتی به آنچه که ابوجعفر، علامت شمرده است، نیست».

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۵

## الاعتقاد فی الظّالمین

در این فصل، ابوعبدالله مفید را استدراکی بر مطالب ابوجعفر نیست و به این لحاظ وحدتِ نظرِ ایشان ظاهر است.

## الاعتقاد فی التقیَّهٔ

در فصل «تقیّه»، اگر ابوجعفر صدوق به اجمال متعرّض آن شده است، ابوعبدالله مفید آن را تفصیل داده و همانطور که فرموده است، به طور مطلق، کتمان حقّ جایز نیست و مقصود صدوق نیز، اگر چه تصریح ندارد، همین است.

بدیهی است اگر تقیّه و ضرورتی نباشد، انکار ایمان وحقّ و ترک اعلان به آن جایز نیست و همه ادلّه تقیّه از قرآن و احادیث بر این تفصیل دلالت دارند و معنی این که گفته می‌شود تا ظهور حضرت مهدی، أرواحنا له الفدا، تقیّه ثابت است و عمل به آن واجب است، این است که قبل از ظهور آن حضرت، خطرات و ضرورت‌هایی که موجب جواز یا وجوب تقیّه است، امکان حصول دارد؛ ولی بعد از ظهور آن حضرت که اسلام، جهانگیر و ایمان در همه‌جا اعلان می‌شود و به حُکمِ:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما ؛ ص۱۱۵

«و لَیُبَدِّ لَنَّهُم من بعد خَوفهم أمناً»

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۶

خوفی وجود ندارد، موضوعی برای تقیّه باقی نمی‌باشد.

## الاعتقاد فی آباء النّبیّ صلی الله علیه و آله و سلَّم

در موحّد بودن آباء نبیّ، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، و ایمان آنها، هر دو مُتّفق القولند؛ و چنانکه مفید فرموده است، اجماعِ اهلِ حقّ بر این عقیده است؛ ودر ایمان ابی‌طالب و آمنه، مادر رسول الله، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، نیز، مفید با صدوق حتماً اتّفاق نظر دارد، اگر چه در این جا تصریح نفرموده است.

## الاعتقاد فی العَلَویّة

در این باب، اختلاف نظری که بین این دو عالِم علیم عالیقدر است، در تفسیر آیه کریمه

«قُل لاأسألکم علیه أجراً إلّا المودّة فی القربی»

است که صدوق «إلّا» را به معنی استثناء تفسیر می‌نماید و مفید آن را به معنی «لکن» تفسیر می‌نماید که بنابر تفسیر صدوق، مفاد این است که:

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۷

«اجری از شما غیر از مودّت فی القربی نمی‌طلبم»؛ و بنابر تفسیر مفید این است که: «از شما اجری طلب نمی‌کنم، لکن طلب می‌کنم از شما یا لازم و واجب می‌کنم بر شما، مودّت فی القربی را».

مفید می‌فرماید:

«رسالت و نبوّت، عملی است که برای خدا انجام شده و اجر آن با خدا است و معنی ندارد که غیر از خدا اجر آن را بدهد، مضافاً به این که معنی اش این می‌شود که:

«از شما اجری سؤال نمی‌کنم، بلکه سؤال می‌کنم اجری را» و این تناقض طور است، به خلاف این که به معنی لکن باشد که

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۸

کلام در «علیه أجراً» تام است و جمله

«إلّا المودَّهٔفی القربی»

، کلام و مطلب ابتدایی دیگر است».

امّا ظاهر این است که این دو جمله به هم مرتبط است و کلّ آن برای ترغیب به

«مودّت فی القربی»

است و جمله اوّلی، مثل

«لا أسألکم علیه أجراً»

که برای بیان عدم سؤال اجر است نیست؛ بلکه توطئه برای بیان مفاد جمله دوّم است به این معنی که: «در برابر حقّ عظیم رسالت که بر شما دارم اجری نمی‌خواهم، مگر مودّت فی القربی» و چون دو جمله به هم مرتبط است، تفاوتی بین آنها نیست.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۱۹

و امّا این که رسالت چون عملی لله است، اجر آن با خدا است جوابش این است که: لازمه اداء این عمل لله، اثبات حقّی از برای رسول بر امّت نیز هست، و امّت نیز در برابر آن وظیفه دارند که اداء حقّ نمایند؛ لذا به طور عُرف و متعارف و برای ترغیب مردم به مودّت ذوی القربی، به این بیان مکلّف به اداء حق رسالت و مودّت اهل‌بیت حضرت پیغمبر، صلواتُ الله عَلَیهم أجمَعین، شده اند.

به هر حال تمام این کلام، در تفسیر باید بررسی شود؛ فقط نکته‌ای که باید به آن توجّه داشت این است که بنا برهر دو تفسیر، آیه کریمه همان طور که در روایات کثیره وارد است، مربوط به قربی رسول الله، صلَّی الله علیه و آله و سلَّم، است و صدوق و مفید، هر دو در این جهت نظرشان متّفق است.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمهٔ الله علیهما، ص: ۱۲۰

## الاعتقاد فی الأخبار المفسّرهٔ و المُجمَلهٔ

در این باب، بحثی بین صدوق و مفید نیست، و ظاهراً هر دو برآنند که اخبار مفسّره، حاکم بر اخبار مُجمله است.

## الاعتقاد فی الحظر و الإباحة

در این باب، صدوق می فرماید:

«الأشیاء کلّها مطلقة حتّی یرد فی شیء منها نهی»

و خلاصه کلام متین مفید این است که: «چنان نیست که همه اشیاء مطلق و محکوم به إباحه باشند، زیرا اشیاء بر دو قسمند: قسمی از آنها است که قبح آنها را عقل درک می کند، مثل ظلم بر غیر که عقل، ارتکاب آنها را تجویز نمی‌نماید، هر چند نهی از آن نرسیده باشد؛ و قسم دیگر است که عقل در آنها حکمی ندارد، در این قسم این قاعده جاری است.

ولی می‌توان گفت: نظر صدوق هم بر همین است و این تعبیر به لحاظ این است که در شرع از همه مواردی که عقل استقلال به قبح آنها و توبیخِ فاعل آن دارد، نهی شده است؛ لذا می‌توانیم بگوییم: مردم در همه کارها، غیر از آنچه که نهی از آنها شده است آزادند.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۱۲۱

## الاعتقاد فی الأخبار الواردة فی الطبّ

در باب «اخبار وارده در طبّ» ابوعبدالله، ابی‌جعفر را تأیید می‌نماید و یک قسم بر اقسام این احادیثی که ابوجعفر ذکر فرموده، افزوده است.

چیزی که قابل ذکر است این است که می‌فرماید:

«الطبّ صحیح و العلم به ثابت و طریقه الوحی و انما أخذه العلماء به عن الأنبیاء و ذلک انّه ...».

ولی ظاهر این است که اگر چه راهی برای نفی این که «طبّ و توجّه به این علم از اساس، ناشی از انبیاء و به تلقین آنها است» نداریم؛ امّا این که کلّ این علم را آسمانی بدانیم، خلاف تجربه و حسّ است.

بشر مثل سایر صنایع، به هوش و استعداد خود و تجربیّات روزافزونش، برعلوم بسیار واقف شده است که علم طبّ نیز، یکی از آنها است؛ هر چند جایز است که در رشته‌ها و مواردی

از انبیاء و وحی هم اقتباس کرده باشند یا در حال و آینده اقتباسات و استفاده‌هایی بنمایند.

داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید، رحمة الله علیهما، ص: ۱۲۲

## الاعتقاد فی الحدیثین المختلفین

این باب، طویل‌الذیل است و در باب تعادل و ترجیح در اصول، از آن مفصّل بحث شده؛ از این جهت وارد بحث این دو بزرگوار نمی‌شویم و تحقیق مطلب را به مراجعه به اصول فقه احاله می‌نماییم.

وآخردعوانا أن الحمدلله ربّ العالَمین

والصَّلاة و السَّلام علی سیّدنا محمدّ و آله الطّاهرین

واللَّعن علی أعدائهم أجمعین

۷ جمادی الاولی ۱۴۱۳

لطف‌الله صافی

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».